

قیامهای دهقانان وابسته به زمین

انقلابات بورژوازی

سقوط نظام فئودالی

مبارزات دهقانان علیه مالکین فئودال در سراسر دوران فئودالیسم جریان داشت ولی در اواخر این دوران شدت بیشتری گرفت.

- فرانسه: در قرن چهاردهم عرصه‌ی مبارزات وسیع دهقانی بود به نام «گری‌ها».

انگلستان: در اواخر قرن چهاردهم به رهبری وایت تایلر قیام دهقانان آغاز شد که بخش وسیعی از این کشور را فراگرفت.

- بوهیم: در اواخر قرن پانزدهم جنبش ضد فئودالی نیرومندی آغاز شد که به نام «هر آن هوس جنگ‌هوسیتها» نامیده شده (او رهبر رفرم مذهبی آن دیار نیز بود که مرغنه کلیسای کاتولیک قیام کرد).

- آلمان: در قرن شانزدهم جنگهای دهقانی آغاز شد که مورد پشتیبانی افشار مصر سهری نیز قرار گرفت. در رأس این قیامها و جنگها توماس مونتسر قرار داشت.

در جریان همه‌ی این قیامها و جنگهای دهقانی شعارهای قیام‌کنندگان پیوسته معضات ادبیکالتری یافت. تلاش توده‌های استثمار شده‌ی روستائی و شهری بخاطر کسب حقوق مساوی و برابری به شکل درخواست مالکیت اجتماعی زمین نجلی است. این خواست آنان مبین تلاش آنان بمنظور برابری و تساوی در عرصه‌ی مصرف بود. با آنکه خواست مالکیت اجتماعی زمین در آن موقع غیرعملی بود با وجود این چنین خواستی در آن مقطع تاریخی اهمیت انقلابی داشت، زیرا توده‌ها را علیه سرکوبی فئودالها بسیج کرد.

- روسیه: جنگهای دهقانی در قرن هفدهم به رهبری ایوان بووتنیک و راسین و در قرن هجدهم به رهبری پوکاچف بیش از همه اهمیت دارند. دهقانان قیام‌کننده خواستار لغای وابستگی دهقانان به زمین، واگذاری املاک مالکین بزرگ و گدمازها به دهقانان و لغای سلطه‌ی مالکین بزرگ بودند. تندید بحرانهای سیستم اقتصادی فئودالیسم که بر دهقانان وابسته فشار می‌آورد در نیمی از قرن نوزدهم

بصورت امواج بیابایی و نیرومند قیامهای دهقانی تا قبل از رفرم سال ۱۸۶۱ ادامه داشت.

- چین: جنگها و قیامهای دهقانی به مقیاس وسیع قرنهای منتهای پوفوچ پیوست. قیام تایی‌پین در دوره‌ی پادشاهان تسین (اواخر قرن نوزدهم) میلیونها نفر دهقان را فراگرفت. قیام‌کنندگان پایتخت سابق چین (نانکین) را متصرف شدند. قانون ارضی تایی‌پین تساوی بهره‌برداری از زمینها و سایر املاک بزرگ را اعلا داشت. در مؤسسات دولتی تایی‌پین حکومت سلطنتی به شیوه‌ی خاصی با دموکراسی دهقانی ادغام شد و این امر از ویژگیهای جنگهای دهقانی سایر کشورها شد.

در اواخر دوران فئودالیسم دو نفر سوسیالیست تخیلی که اهمیت زیادی داشته وارد صحنه شدند. این دو نفر متفکر بزرگ (توماس مور و توماس کامپنلا) با توجه به نابرابری رشد یابنده و تشدید تضادهای جامعه‌ی فئودالی نظراتشان را درباره‌ی پیدایش فقر اجتماعی در دو کتاب بیان کردند. این دو به عقیده‌ی خود نظریه اجتماعی ایدئالی را که برطرف‌کننده‌ی فقر بود تشریح کردند و از نظام اجتماعی‌ای سخن گفتند که در آن مالکیت خصوصی جایی نداشت و از تمام نارااحتی‌ها و اختلالاتی که حاصل مالکیت خصوصی بود، فارغ بود. هر عضو این جامعه هم پیشه‌ور بود و هم کشاورز. تمام اعضاء جامعه ۶ و حتی ۴ ساعت بیشتر در روز کار نمی‌کردند و آنقدر محصول تولید می‌کردند که نیازمندی جامعه تأمین می‌شد. محصولات نیز بنا به نیازمندیهای جامعه توزیع می‌شد. آموزش و پرورش کودکان وظیفه‌ی جامعه بود. این آثار در رشد بینش اجتماعی نقش مؤثر و مترقی داشت، زیرا حاوی افکاری بودند که از سطح رشد اجتماعی آن دوران به مراتب پیشرفته‌تر بود. با وجود این، مور و کامپنلا به قوانین رشد و تکامل اقتصاد و جامعه آسا بودند و از اینرو افکارشان غیرقابل تحقق و «اتوپی» بود. در آن هنگام امکان نداشت نابرابری اجتماعی برطرف شود. سطح نیروهای مولد گذار استثمار فئودالی به سرمایه‌داری را ایجاب می‌کرد.

اهمیت انقلابی قیامهای دهقانی در این بود که اساس فئودالیسم را به لرزه درآوردند و به لغای وابستگی دهقانان به زمین منجر شد. گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری در کشورهای اروپای باختری با انقلاب بورژوازی انجام گرفت. بورژوازی از مبارزات دهقانان علیه مالکین فئودال استفاده کرد تا سقوط فئودالیسم

را تسریع کند و بجای آن (نظامی که بر استعمار دهقانان وابسته به زمین استوار بود) نظام استعمار سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) را برقرار نماید و قدرت را بدست گیرد. در انقلابات بورژوازی که در قرن هفدهم بوقوع پیوستند و در انقلاب بورژوازی قرن هجدهم فرانسه، چنین شد.

حاصل مبارزات انقلابی دهقانان و توده‌های زحمتکش شهری را بورژوازی که خود بر روی دوش دهقانان به قدرت رسید، تصاحب نمود. دهقانان در امر کینه‌ی خود نسبت به سرکوبی فتودالها نیرومند شده بودند ولی قیامهای دهقانی خصلت خودبخودی داشتند. دهقانان از نظر طبقه خرده مالک بودند و قادر نبودند برنامه‌ی روشنی برای مبارزه تنظیم کنند و سازمان مستحکم و همگونی بوجود آورند. قیامهای دهقانی فقط هنگامی بیروز نتوانند شد که به جنبش کارگری پیوندند و کارگران قیامهای دهقانی را رهبری کنند. ولی در عصر انقلابات بورژوازی قرون هفدهم و هجدهم طبقه‌ی کارگر هنوز ضعیف بود. تعداد کارگران اندک بود و سازمان نیافته بودند. در بطن جامعه‌ی فتودالی اشکال کم‌و‌بیش ساخته و برداشته شده‌ی نظم سرمایه‌داری پا می‌گرفتند و رسیده می‌شدند. طبقه‌ی نوینی رشد می‌یافت که استعمارکنندگان نوین شدند (سرمایه‌داران). در عین حال با رشد این طبقه‌ی استعمارکننده، توده‌های عظیمی از مردم نیز شکل می‌یافتند که ابزار تولید از آنان گرفته شده بود (پرولتاریا).

انقلابات بورژوازی نظام فتودالی را برکنار و سلطه‌ی سرمایه‌داری را برقرار نمودند.

ضمیمه

بقایای فتودالیسم در عصر کنونی -

- جوامع نیمه فتودالی و نیمه مستعمره -

از زمان سقوط فتودالیسم در بسیاری از کشورها قرن‌هاست که می‌گذرد، با وجود این بقایای فتودالیسم در جهان سرمایه‌داری کنونی هنوز هم برجای مانده. از اینرو مالکیت بزرگ زمینها در ایتالیا علی‌رغم سطح عالی رشد سرمایه‌داری در این کشور بیش از ۱۰٪ تمام زمینها را (۳ میلیون هکتار) دربرمی‌گیرد. در این کشور بسته اجاره کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت دارد و مالک بخشی از محصولات را تصاحب می‌کند، رایج است. در واقع این سیستم اجاره‌کاری چیزی جز بقایای مناسبات فتودالی نمی‌باشد. امروز مخصوصاً لاتیفوندی‌های وسیعی که زیر سلطه‌ی فتودالی قرار دارند در امریکای لاتین و نیز در سیسیل و ساردین مشاهده می‌شود. بقایای فتودالیسم در کشورهای متعدد دیگر سرمایه‌داری پیشرفته‌ی صنعتی نیز وجود دارد. با وجود این تجلی خاص بقایای فتودالیسم در اقتصاد کشورهای در حال رشد آسیا، افریقا و امریکای لاتین مشاهده می‌شود. مثلاً در برزیل املاک وسیعی که بیش از ۱۰۰۰ هکتار مساحت دارند بخش عمده‌ی تمام زمینهای قابل استفاده‌ی کشاورزی برزیل را تشکیل می‌دهند. در این میان ۲۷٪ زمینهای به تیت رسیده از لاتیفوندی‌های وسیع (۵ میلیون هکتار و بیشتر) تشکیل می‌شود. شکل مسلط در اجاره‌کاری زمینهای مزروعی اجاره بهای نیمه فتودالی است. شرایط نیمه فتودالی در عرصه‌ی کشاورزی چند کشور خاورمیانه نیز وجود دارد. در این کشورها بخش مهمی از زمینها به مالکین بزرگ تعلق دارد و پرداخت اجاره بهای زمین و اجاره کاری رایج است. مثلاً در ترکیه مالکیت بزرگ بر زمین بیش از يك سوم تمام

زمینهای قابل کشت را تشکیل می‌دهد. بقایای نیرومند فتودالیم به شکل مالکیت بزرگ بر زمین و بهره‌ی مالکانه‌ی ماقبل سرمایه‌داری در مالزی، فیلیپین، هندوستان، پاکستان و سایر کشورهای این منطقه برجامانده است. بقایای فتودالیم خصوصاً در کشورهای تجلی می‌یابد که هنوز هم مستعمره و نیمه مستعمره هستند. در این کشورها بوغ دوگانه‌ی استثمار و امپریالیسم برگردن دهقانان فشار می‌آورد. در این کشورها هنوز هم بیکاری و اشکال گونه‌گون کار اجباری و غیره وجود دارد.

بقایای مناسبات فتودالی پیشرفت خلقهائی را که برای تجدید حیات ملی و استقلال ملی مبارزه می‌کنند ترمز می‌کند. از میان برداشتن نهائی بقایای مناسبات فتودالی امروز مهمترین مسئله‌ی رشد و تکامل بسیاری از خلهاست. بقایای فتودالی و نیمه فتودالی در کشورهای مستعمره و کم‌رشد فقط با جنبشهای رهائیبخش ملی برکنار خواهند شد.

خلاصه

۱) فتودالیم بر روی ویرانه‌های جامعه‌ی برده‌داری و انحلال جامعه‌ی مشترک قبایلی که دولتهای برده‌داری را تسخیر کردند بوجود آمد. در آنجا که نظام برده‌داری وجود نداشت فتودالیم بر روی جامعه‌ی ساقط شده‌ی اشتراکی اولیه بیدار شد. اشراف و اعیان قبیله و سرداران، زمینهای وسیعی را تصاحب کردند و بین اقوام و خویشان و نزدیکان خود تقسیم کردند. بتدریج دهقانان وابسته به زمین شدند.

۲) اساس مناسبات تولید جامعه‌ی فتودالی را مالکیت اربابان فتودال بر زمین و بر تولیدکنندگان جزء و دهقانان وابسته به زمین تشکیل می‌داد. در کنار مالکیت فتودالی، مالکیت فردی دهقانان و پیشه‌وران نیز که بر کار شخصی خودشان استوار بود، وجود داشت. کار دهقانان وابسته به زمین اساس موجودیت جامعه‌ی فتودالی را تشکیل می‌داد. نظاهر استثمار دهقانان وابسته به زمین اینست که دهقانان ناگزیر

* به تحلیل مائوسدون از جامعه‌ی نیمه‌مستعمره و نیمه‌فتودالی چین نگاه کنید.

* به بررسی امیلکار کابرال از جامعه‌ی مستعمره و نیمه فتودالی گینه بیسو نگاه کنید.

مائوسدون تحلیل طبقات جامعه‌ی چین مجموعه‌ی آمار جلد اول مکن - ۱۹۶۹

امیلکار کابرال ساخت جامعه‌ی گینه بیسو سخنرانی در کانون فرانس فانونج ۱۹۶۴

بودند برای ارباب بیکاری کنند و یا اینکه به او بدهی جنسی یا پولی بپردازند. وابستگی دهقانان به زمین کمتر از فشار بردگی نبود. با وجود این، نظام وابستگی دهقان به زمین امکانات معینی به رشد نیروهای مولد جامعه می‌داد زیرا دهقان می‌توانستند مدت معینی از وقت خود را در درون اقتصاد خصوصی خودشان بکار برند و از اینرو تا حدی بکارشان علاقمند بودند.

۳) خطوط عمده‌ی قانون اساسی اقتصاد فتودالیم عبارتند از: تصاحب اضاف محصول بوسیله‌ی ارباب فتودال برای مصرف انگل‌وارش از طریق استثمار دهقان. وابسته به زمین براساس مالکیت فتودالی زمین و مالکیت محدود ارباب فتودال بر تولیدکنندگان جزء و دهقانان وابسته به زمین.

۴) جامعه‌ی فتودالی - خصوصاً در ابتدای دوران قرون وسطا - به ایالات و ولایات کوچک محلی و پراکنده تقسیم شده بود. مواضع حاکم جامعه‌ی فتودالی عبارت بود از اشراف و روحانیون. دهقانان از هیچ حقی سیاسی برخوردار نبودند. در سراسر تاریخ جامعه‌ی فتودالی مبارزات طبقاتی بین دهقانان و اربابان فتودال جریان داشت. دولت فتودالی که مدافع اشراف و روحانیون بود، قدرت آکنوی بود که بدانها کمک می‌کرد تا حق مالکیت فتودالی بر زمین را برای آنان تضمین کند و استثمار دهقانانی را که از هیچ حق سیاسی برخوردار نبودند و سرکوبی می‌شدند تسدیدتر کنند.

۵) در عصر فتودالیم کشاورزی نفس عمده و مسلط داشت. در این جریان اقتصاد بطور عمده اقتصاد جنسی بود. با رشد و توسعه‌ی تقسیم اجتماعی کار، مبادله سهرهای باستانی که سر از سقوط جامعه‌ی برده‌داری باقی مانده بوده سرفان شدند و سهرهای نویسی نیز تأسیس یافت. سهرها مراکز پیشه‌وری و کسب و تجارت شدند. پیشه‌وری به شکل اتحادیه‌های صنفی سازمان یافت و هدفی حیرتگری از رقابت بود. بازرگانان نیز در اتحادیه‌های بازرگانی باهم متحد شدند.

۶) رشد تولید کالا که جای اقتصاد جنسی را گرفت به تمایز دهقانان رسانید. از انجامید سرمایه‌ی تجاری شروط پیشه‌وری را تسدید کرد و بدین ترتیب سرمایه‌داری را (مانوفاکتورها) ایجاد نمود. محدودیت‌های فتودالی را هم‌بناستی محلی فتودالی مانع رشد تولید کالائی می‌شد از اینرو بتدریج بازار ملی شکل شد. دولت مرکزی فتودالی بصورت حکومت استبداد و مطلقه‌ی سلطنتی

نابس شد.

۷) آغاز انباشت سرمایه شرایط را برای پیدایش سرمایه‌داری آماده ساخت. ابزار تولید نودهی عظیم تولیدکنندگان جزء (دهقانان و پیشه‌وران) از دستشان ربوده شد. روت عظیم پولی که در دست مالکین بزرگ و بازرگانان و رباخواران متمرکز شده بود از طریق بیرون راندن دهقانان از زمینها و از طریق تجارت مستعمراتی و از طریق مالیاتها و تجارت بردگان روی هم تلنبار شد. بدین ترتیب جامعه‌ی سرمایه‌داری و طبقات عمده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری با گرفت و تشدید یافت: کارگران روزمزد و سرمایه‌داران. در درون نظام فئودالی اشکال کم‌وبیش ساخته و پرداخته شده‌ی فورمسیون سرمایه‌داری رشد یافت و رسیده شد.

۸) مناسبات تولید فئودالیسم. سطح نازل بارآوری کار غیر آزاد دهقانان وابسته به زمین و محدودیتهای اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران بیش از پیش مانع رشد نیروهای مولد شد. قیامهای دهقانان وابسته به زمین نظام فئودالی را به لرزه درآورد و به القای وابستگی دهقانان به زمین منجر شد. در رأس مبارزه برای سرنگون ساختن فئودالیسم، بورژوازی قرار داشت. بورژوازی از مبارزه‌ی انقلابی دهقانان علیه اربابان فئودال استفاده کرد تا قدرت را بدست گیرد. انقلابات بورژوازی نظام فئودالی را برکنار ساخته و سلطه‌ی سرمایه‌داری را استوار کردند. این انقلابات راه رشد نیروهای مولد را هموار ساختند.

بخش دوم

سرمایه‌داری

زیرا هر دو بر اساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید استوارند. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ناگزیر بین تولیدکنندگان کالا رقابت پدید می‌آورد. در نتیجه، محدودی آنها ثروتمندتر و اکثریت آنان ورشکسته می‌شوند. در سرمایه‌داری، تولید کالا خصلت مسلط و عام می‌یابد. لنین می‌نویسد: «مبادله‌ی کالا ساده‌ترین، متداول‌ترین، اساسی‌ترین، انبوه‌ترین و رایج‌ترین مناسبات جامعه‌ی بورژوازی (کالائی) است که میلیاردها بار مشاهده می‌شود.»

کالا و خواص آن

خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسم یافته است

کالا چیزی است که اولاً یکی از نیازمندیهای انسان را برطرف می‌کند و ثانیاً برای مصرف خود تولیدکننده ساخته نشده بلکه برای فروش (مبادله) تولید شده چیزی که بوسیله‌ی خواص خود یکی از نیازمندیهای معین انسان را برطرف نماید مفید و سودمندست. همین سودمندی است که آن چیز را دارای ارزش مصرف می‌سازد. ارزش مصرف یا مستقیماً یکی از نیازمندیهای شخصی انسان را برطرف می‌کند، یا اینکه بمانند وسیله‌ی تولید برای تهیه‌ی نعم مادی بکار می‌رود. مثلاً نان نیاز تغذیه‌ی انسان و پارچه نیاز پوشاک انسان را برطرف می‌نماید در حالیکه ارزش مصرف کارگاه پارچه‌بافی در این است که به کمک آن پارچه ساخته می‌شود در جریان تکامل تاریخ، انسانها پیوسته خواص نوین سودمندی اشیاء و امکانات نوین بکار بردن آنها را کشف می‌کنند.

اشیاء متعددی وجود دارد که بوسیله‌ی کار انسان تولید نشده‌اند و با وجود این دارای ارزش مصرف هستند. مثلاً هوا، آب چشمه، چوب و میوه‌ی درختان جنگلی. اما هرچیزی که ارزش مصرف داشته باشد کالا محسوب نمی‌شود. برای اینکه چیزی کالا شود باید محصول کار باشد و برای فروش (مبادله) تولید شده باشد.

ارزش مصرف محتوی مادی ثروت جامعه را به شکل‌ی باشد تشکیل می‌دهد. در

* لنین: درباره‌ی مسائل دیالکتیک

فصل اول:

سرمایه‌داری ماقبل انحصاری

(۱) تولید کالا

پیدایش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری

تولید کالا بمانند سرآغاز پیدایش سرمایه‌داری و مشخصات عام آن

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که جای شیوه‌ی تولید فئودالی را گرفت بر اساس استثمار طبقه‌ی کارگر مزدور بوسیله‌ی طبقه‌ی سرمایه‌داران استوار است. برای درک ماهیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری باید قبل از هر چیز در نظر داشت که این شیوه‌ی تولید در نتیجه‌ی تولید کالا پدید می‌آید.

تولید کالا همانطور که بیان شده در جامعه‌ی اشتراکی اولیه پدید آمد و در نظام برده‌داری و فئودالیسم نیز باقی ماند. در مرحله‌ی سقوط فئودالیسم تولید ساده‌ی کالا اساس پیدایش تولید سرمایه‌داری را تشکیل داد.

لازمه‌ی تولید ساده‌ی کالا اولاً تقسیم اجتماعی کار است که در آن هر تولیدکننده به تهیه‌ی محصولات و فرآورده‌ی معینی می‌پردازد، ثانیاً مالکیت بر وسایل تولید و محصولات آن.

اختلاف تولید ساده‌ی کالائی (پیشه‌وران و دهقانان) با تولید سرمایه‌داری کالا اینست که تولید ساده‌ی کالا بر اساس کار شخصی تولیدکننده‌ی کالا جریان دارد. با وجود این، تولید ساده‌ی کالا و تولید سرمایه‌داری دو نیت همگونی هستند

اقتصاد کالائی، ارزش مصرف حامل ارزش مبادله است.

ارزش مبادله بدو بشکل نسبت کمی تجلی می‌یابد که در آن ارزش مصرف يك کالا با ارزش مصرف کالای دیگر مبادله می‌شود. مثلاً يك تیر یا ۲۰ کیلوگرم گندم مبادله می‌شود. در این نسبت، ارزش مبادله‌ی دوکالائی که با هم مبادله می‌شوند، بیان می‌شود.

کالاهائی بمقدار معین برابر هم نهاده می‌شوند. در نتیجه، این کالاها يك اساس مشترك دارند. این اساس مشترك نمی‌تواند خواص طبیعی کالاها مانند حجم، وزن، شکل و ... باشد. زیرا خواص طبیعی کالاها تعیین‌کننده‌ی سودمندی آنها و در نتیجه تعیین‌کننده‌ی ارزش مصرف آنهاست. شرط مقدماتی لازم برای مبادله، تنوع ارزش‌های مصرف کالاهائیست که با هم مبادله می‌شوند. زیرا هیچکس کالائی را که ارزش مصرف یکسان داشته باشد مبادله نمی‌کند. فرض کنیم گندم با گندم، قند با قند...

از آنجا که ارزش مصرف کالاها از نظر کیفیت مختلف است پس از نظر کمیت با مقیاس مشترکی غیرقابل سنجش با یکدیگرند. فقط يك خصوصیت مشترك می‌تواند کالاهای مختلف را بهنگام مبادله قابل سنجش با یکدیگر سازد. این خصوصیت مشترك اینست که همه‌ی کالاها محصول کار هستند. مبنای سنجش دو کالا که در برابر هم نهاده می‌شوند کار اجتماعی لازمی است که در تهیه‌ی آنها بمصرف رسیده است. همین که مثلاً تولیدکننده‌ی کالای معینی بمنظور مبادله، يك تیر را به بازار آورد، در می‌یابد که در ازای آن ۲۰ کیلوگرم گندم دریافت می‌کند. این بمفهوم آنست که يك عدد تیر همان اندازه کار اجتماعی ارزش دارد که ۲۰ کیلوگرم گندم ارزش دارد. ارزش عبارتست از مقدار کار اجتماعی که در کالای تولیدکننده تجسم یافته است. این امر که ارزش کالاها از طریق مقدار کار اجتماعی لازمی که در تهیه‌ی آنها بمصرف رسیده، سنجیده می‌شود با واقعیت‌های عینی که بدیهی است به‌انبات رسیده است. آن تجسم مادی مفید که در تهیه‌ی آنها کار بمصرف نرسیده مثلاً هوا، آب چشمه، چوب و میوه‌ی درختان جنگلی و... فایده ارزش هستند. برعکس کالاهائی که تهیه‌ی آنها بمقدار معتابهی کار نیازمندست. مثلاً طلا، الماس و... ارزش معتابهی دارند. بسیاری از کالاهائی که سابقاً گران بودند پس از اینکه در امر رشد تکنیک مقدار کار لازم برای تهیه‌ی آنها کاهش یافت

بمراتب ارزان‌تر شدند. تغییرات در مقدار کاری که برای تهیه‌ی کالاها بمصرف می‌رسد پیوسته در نسبت کمی کالاهائی که با هم مبادله می‌شوند، یعنی در ارزش مبادله‌ی آنها انعکاس می‌یابد. نتیجه اینکه، ارزش مبادله‌ی کالا نماینده‌ی اشکال ارزش آن است.

در پشت مبادله‌ی کالاها تقسیم اجتماعی کار بین انسانهائی که صاحب کالاها هستند پنهان است. تولیدکنندگان کالاها با قرار دادن کالاهای خویش در برابر یکدیگر، کارهای متنوع خود را در برابر یکدیگر قرار می‌دهند و مناسبات معینی بین آنها برقرار می‌شود. این مناسبات در پروسه‌ی فعالیت‌های تولیدی انسان پدید می‌آید و با مبادله‌ی کالا تظاهر کرده و آشکار می‌شود. بدین ترتیب مناسبات تولیدی بین تولیدکنندگان کالاها در ارزش تجلی می‌یابد. کالا دارای خصلت دوگانه است: از يك سو ارزش مصرف است و از سوی دیگر ارزش. خصلت دوگانه‌ی کالا نتیجه‌ی خصلت دوگانه‌ی کاریست که در کالا تجسم می‌یابد. تنوع کارها به‌همان تنوع ارزش‌های مصرف تولید شده بوسیله‌ی کارهاست. کار نجار از نظر کیفیت با کار خیاط و کفاش اختلاف دارد. این اختلافات در اثر منظور کار، شیوه‌ی عملیات کار، ابزار کار و بالاخره حاصل آنست. نجار ابزاری مانند تیر، اره و... بکار می‌برد او از چوب اشیائی می‌سازد: میز، صندلی و... خیاط با کمک ماشین خیاطی، قیچی، سوزن و... پوشاک تهیه می‌کند. بنابراین در هر ارزش مصرف نوع معینی کار تجسم یافته است: در میز و صندلی کار نجار، در پوشاک کار خیاط و در کفش کار کفاش و غیره... تجسم یافته است. کاری که به‌شکل معینی بمصرف رسد کار مشخص (کارکنوت) نامیده می‌شود و ارزش مصرف را به‌وجود می‌آورد. در هنگام مبادله، کارهائی که بوسیله‌ی انواع مختلف کار مشخص تولید شده‌اند در برابر یکدیگر قرار داده می‌شوند و با هم سنجیده می‌شوند. بنابراین در پس انواع مختلف کارهای مشخص چیز مشترکی نهفته است که از مشخصات همه‌ی آنها و در همه مشترك است. کار نجار با کار خیاط با اینکه از نظر کیفیت دو کار مختلف هستند با وجود این هر دو عبارتند از مصرف پارآور مغز، اعصاب، عضلات، و... انسان و در این مفهوم يك نوع کار انسان است. کار بطور کلی است. کار تولیدکنندگان کالاها که بطور کلی مبین مصرف نیروی کار انسان است - مستقل از شکل مشخص (کنوت) آن کار. کار مجرد (آبستراکت) نامیده می‌شود و ارزش کالا را به‌وجود می‌آورد. کار

مجرد و کار مشخص دو چهره‌ی کاری‌ست که در کالا تجسم یافته است. «هرکاری از يك سو عبارتست از مصرف نیروی انسان به مفهوم فیزیولوژی و با این خصوصیت کار مجرد. کار مجرد انسان است که ارزش کالا را بوجود می‌آورد. از سوی دیگر عبارتست از مصرف نیروی انسان به شکل مشخص سودمند و با این خصوصیت کار مشخص سودمندست که ارزش مصرف را می‌سازد.»^{۱۰}

در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در آن حاکم است خصلت درگانه‌ی کاری که در کالا تجسم می‌یابد بیان‌کننده‌ی تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی تولیدکنندگان کالا است. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بین تولیدکنندگان، بین انسانها تمایز بوجود می‌آورد و کار هر تولیدکننده‌ی کالا را به اشتغال خصوصی مبدل می‌کند. هر تولیدکننده‌ی کالا اقتصاد خود را منفرداً و جدا از سایرین دنبال می‌کند. کار تولیدکنندگان کالا در مقیاس سراسر جامعه با هم هماهنگی ندارد. ولی از سوی دیگر تقسیم اجتماعی کار بیان‌کننده‌ی پیوستگی همه‌جانبه‌ی تولیدکنندگان کالاهاست که برای یکدیگر کار می‌کنند. هرچقدر تقسیم اجتماعی کار مشخص‌تر شود، همانقدر فرآورده‌هایی که بوسیله‌ی تولیدکنندگان منفرداً تهیه و ساخته می‌شود متنوع‌تر می‌شود و به همان اندازه پیوستگی بین تولیدکنندگان بیشتر می‌شود. کار هر تولیدکننده‌ی کالا اصولاً کار اجتماعی است. بخشی از مجموعه‌ی کار جامعه است. کالاها که خود محصولات انواع مختلف کار مشخص خصوصی هستند در عین حال محصولات کار مجردند و یا به‌دیگر سخن محصول کار بطورکلی هستند.

تضاد تولیدکالا نتیجتاً در اینست که کار خصوصی تولیدکنندگان کالا در عین حال خصلت اجتماعی دارد. در اثر جدائی تولیدکنندگان کالا از یکدیگر در شرایط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید خصلت اجتماعی کار آنان در پروسه‌ی تولید پنهان می‌ماند. در چنین شرایطی هر تولیدکننده‌ی کالا منفرداً با کار مشخص خصوصی خویش ارزشهای مصرف تولید می‌کند - بی‌آنکه نیازمندیهای جامعه را بشناسد. خصلت اجتماعی کار تولیدکنندگان تازه در پروسه‌ی مبادله - یعنی در هنگامی که کالا به بازار آید و با کالای دیگری مورد مبادله قرار گیرد آشکار می‌شود. تازه در

* کارل مارکس. کاپیتال. جلد نخست. فصل اول (کالا).

پروسه‌ی مبادله معلوم می‌شود که آیا کار این یا آن تولیدکننده‌ی کالا برای جامعه ضرورت دارد یا نه و آیا پذیرش اجتماعی دارد یا نه.

کار مجرد که ارزش کالا را بوجود می‌آورد يك مقوله‌ی تاریخی است. کار مجرد شکل خاص کار اجتماعی است که فقط مختص به اقتصاد کالائی است. در اقتصاد جنسی انسانها فرآورده‌های خود را برای مبادله تولید نمی‌کنند بلکه برای مصرف خودشان تولید می‌کنند. از اینرو خصلت اجتماعی کارشان بطور مستقیم و بیواسطه در شکل مشخص کار آنان تجلی می‌یابد. مثلاً هنگامی که ارباب فئودال اضاف محصول دهقانان وابسته به زمین خود را به شکل بیگاری یا بهره‌ی مالکانه تصاحب می‌کند در اینصورت کار آنها را مستقیماً به شکل بیگاری یا محصول معینی تصاحب می‌کند. در چنین شرایطی کار اجتماعی شکل کار مجرد به خود نمی‌گیرد. در تولید کالا، فرآورده برای مصرف خود تولیدکننده تهیه نمی‌شود بلکه برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. در اینجا خصلت اجتماعی کار، با برابر نهادن کالائی با کالای دیگر نمایان می‌شود. شرط مقدم این امر تنزل کارهای مختلف و متنوع مشخص به کار مجرد است که ارزش کالا را بوجود می‌آورد. این جریان در شرایط سلطه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بدون اطلاع تولیدکنندگان کالا و بی‌نقشه صورت می‌گیرد.

مدت کار لازم اجتماعی کار ساده و کار مرکب

مقدار ارزش کالا از روی زمان کار تعیین می‌شود. هر چقدر مدت بیشتری برای تهیه‌ی کالا مصرف شود همانقدر ارزش آن بیشتر است.

بدیهی است که تولیدکنندگان کالاها در شرایط مختلفی کار می‌کنند و برای تهیه‌ی کالای مشابه و همانند مقادیر مختلفی وقت مصرف می‌کنند. آیا این بدان معنی است که هر اندازه تولیدکننده‌ی کالا تبدیل‌تر باشد بهمان اندازه ارزش کالائی که بوسیله‌ی او تولید شده بیشتر است؟ نه، چنین معنائی ندارد. مقدار ارزش کالا از روی مدت کار فردی که شخص تولیدکننده بمصرف می‌رساند تعیین نمی‌شود بلکه از روی مدت کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی کالا ضرورت دارد تعیین می‌شود. مدت کار لازم اجتماعی مدتی است که در شرایط متوسط تولید اجتماعی، یعنی سطح متوسط تکنیک، با سطح متوسط مهارت و با سطح متوسط شدت کار، برای تولید کالا ضرورت دارد. مدت کار لازم اجتماعی از روی شرایط تولیدی که در آن

شرایط حداکثر مقدار کالا تولید می‌شود، تعیین می‌گردد. مدت کار لازم اجتماعی متناسب با بارآوری کار تغییر می‌کند. بارآوری کار از طریق مقدار محصولی که در واحد معینی از مدت کار تولید می‌شد سنجیده می‌شود. بارآوری کار با بهبودی ابزار تولید، با اصلاح استفاده بردن هرچه بیشتر از ابزار کار، ارتقاء کارآزمودگی و مهارت، با رشد علم و تکنیک، با صرفه‌جویی در کار و با سایر بهبودی‌ها و اصلاحات در پروسه‌ی تولید ارتقاء می‌یابد. بارآوری کار کم و بیش به شرایط طبیعی بستگی دارد. هرچه قدر بارآوری کار بیشتر شود به همان اندازه مدت کار لازمی که برای تولید کالای معینی در سایر شرایط یکسان ضرورت دارد کاهش می‌یابد و همان اندازه ارزش کالای تولید شده کمتر می‌شود. شدت کار از طریق کار مصرف شده در واحد زمان معینی تعیین می‌شود. ارتقاء شدت کار به مفهوم افزایش مقدار کار مصرف شده در همان واحد زمان می‌باشد. کار شدیدتر که بصورت مقدار بیشتری فرآورده تجسم می‌یابد... در واحد زمان معین ارزش بیشتری تولید می‌کند تا کاری که شدت آن کمتر است. در تولید کالا بدیهی است که تولیدکنندگان تخصص‌های یکسانی ندارند. کار انسانی که تخصص نداشته باشد کار ساده است. کاری که به آموزش و تخصص نیازمند باشد کار تخصصی نامیده شود. ارزشی که کار تخصصی در واحد زمان معین تولید می‌کند بیش از ارزشی است که کار ساده در همان واحد زمان تولید می‌کند. کار تخصصی کار بفرنج است و کار مرکب نامیده می‌شود. یک ساعت کار مرکب برابر است با چندین ساعت کار ساده. تنزل انواع کار مرکب به کار ساده مبنای تولید کالا، که براساس مالکیت خصوصی استوار است، می‌باشد. مقدار ارزش کالا از طریق مقدار کار ساده‌ی لازم اجتماعی تعیین می‌گردد.

رشد و تکامل اشکال ارزش

- ماهیت پول -

ارزش کالا بوسیله‌ی کار در پروسه‌ی تولید بوجود می‌آید اما تازه در هنگام برابر نهادن آن با کالای دیگر در پروسه‌ی مبادله می‌تواند تعیین گردد.

ارزش کالا از طریق ارزش مبادله تعیین می‌گردد.

ساده‌ترین شکل ارزش، بیان ارزش يك کالا در کالای دیگر است. مثلاً: يك تیر = ۲۰ کیلوگرم گندم. این شکل ارزش را بررسی کنیم. در اینجا، ارزش تیر در گندم بیان شده است. گندم بمثابة ماده‌ی بیان ارزش تیر مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارزش تیر فقط از اینرو می‌تواند در ارزش مصرف گندم بیان شود چون در تولید گندم. همانند تولید تیر، کار بمصرف رسیده است. در پشت برابری کالاها برابری کار مصرف شده برای تهیه‌ی آنها پنهان است. کالائی که ارزشش در کالای دیگر بیان شود (در مثال ما تیر) شکل نسبی ارزش به خود می‌گیرد. کالائی که ارزش مصرف آن بمثابة ماده‌ی بیان ارزش کالای دیگری مورد استفاده قرار گیرد (در مثال ما گندم) شکل معادل به خود می‌گیرد. گندم معادل (هم‌ارزش) کالای دیگر (تیر) است. بنابراین ارزش مصرف يك کالا (گندم) شکل بیان ارزش کالای دیگر (تیر) می‌شود.

اصولاً مبادله که در جامعه‌ی اشتراکی اولیه بیدار شد خصلت تصادفی داشت محصول مستقیماً بی‌واسطه با محصول دیگری مبادله می‌شد. این مرحله‌ی تکامل مبادله متناسب است با شکل ساده‌ی ارزش، شکل تصادفی ارزش:

۱ تیر = ۲۰ کیلوگرم گندم

در شکل ساده‌ی ارزش، ارزش تیر فقط می‌تواند در ارزش مصرف يك کالا (در مثال ما گندم) بیان شود.

با پیدایش اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار - تمایز قبایل دامپرور از سایر قبایل مبادله بیوسه بیشتر رواج یافت و متداول گردید. قبایلی - مثلاً قبایل دامپرور - به تولید اضافه محصول اقتصاد دامپروری پرداختند تا آنها را با فرآورده‌های کشاورزی و پیشه‌وری مبادله کنند. این مرحله‌ی رشد و تکامل مبادله متناسب است با شکل تام ارزش یا شکل گسترش یافته‌ی ارزش. حال در مبادله تنها دو کالا شرکت نداشتند بلکه کالاهای مختلف وارد مبادله می‌شدند:

$$1 \text{ گوسفند} \left\{ \begin{array}{l} = 20 \text{ کیلوگرم گندم} \\ = 20 \text{ متر پارچه} \\ = 2 \text{ عدد تیر} \\ = 3 \text{ گرم طلا} \\ \dots \dots \dots \end{array} \right.$$

در اینجا، ارزش کالا نه تنها در ارزش مصرف يك کالا بلکه در ارزش مصرف چند کالای مختلف بیان شده که این کالاهای مختلف بمنابهای معادل تلقی می‌شوند. در این حال نسبت‌های کمی که کالاها با آن نسبت‌ها با هم مبادله می‌شوند خصالت ثابت و پایداری به‌خود نمی‌گیرد. با وجود این، در این مرحله رشد و تکامل هنوز ماده‌ای مستقیم يك کالا با کالای دیگر بر جای می‌ماند. با رشد بیشتر تقسیم جناعی کار و تولید کالا، مبادله‌ی مستقیم کالائی با کالای دیگر دشوار گردید. در جریان مبادله مشکلاتی پدید آمد. این مشکلات نتیجه‌ی تضادهائی بود که بین کار خصوصی و کار اجتماعی، بین ارزش مصرف و ارزش کالا وجود داشت. پیوسته رضاعی پیش می‌آمد که مثلاً صاحب يك تیر به‌چکمه احتیاج نداشت بلکه به‌گندم بازمند بود و یا اینکه مثلاً صاحب چکمه به‌تیر احتیاج داشت اما صاحب تیر به‌چکمه احتیاج نداشت بلکه به‌گندم احتیاج داشت. بنابراین بین آنان نمی‌توانست مبادله صورت گیرد. پس صاحب چکمه می‌بایست چکمه را یا کالائی مبادله کند که در مبادله رواج بیشتری داشت و بوسیله‌ی صاحبان کالاهای دیگر پذیرفته می‌شد. مرض کنیم چنین کالائی گوسفند باشد. حال پس از اینکه صاحب چکمه، چکمه را با گوسفند مبادله کند می‌تواند کالای مورد نیازش را با این گوسفند مبادله نماید و صاحب تیر، که تیر خود را با گوسفند مبادله کرده، می‌تواند آن را با گندم مبادله نماید. بدین ترتیب تضادهای مبادله‌ی مستقیم حل شدند. با رشد و تکامل بیشتر تولید کالا بتدریج مبادله‌ی مستقیم کالاها با یکدیگر از میان رفت. از درون کالاهای متنوع کالائی تمایز یافت مثلاً دام که بررور زمان تمام کالاهای دیگر با آن مبادله می‌شدند. این سطح رشد و تکامل مبادله متناسب است با شکل عام ارزش: مشخصات کلی شکل عام ارزش آنست که بتدریج تمام کالاهای دیگر با يك کالا مبادله می‌شوند و این کالا نقش معادل عام را به‌خود می‌گیرد.

$$1 \text{ گوسفند} \left\{ \begin{array}{l} = 20 \text{ کیلوگرم گندم} \\ = 20 \text{ متر پارچه} \\ = 2 \text{ عدد تیر} \\ = 3 \text{ گرم طلا} \\ \dots \dots \dots \end{array} \right.$$

با وجود این، در این سطح رشد مبادله هنوز نقش معادل عام بوسیله‌ی کالای معینی تثبیت نیافته بود. در مناطق مختلف کالاهای مختلف نقش معادل عام را برعهده داشتند. در برخی از مناطق دام معادل عام محسوب می‌شد و در منطقه‌ی دیگر پوست یا نمک و غیره.....

رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولد سبب رشد و تکامل تولید کالا و گسترش بازار شد. معادل عام شدن این همه کالا بررور زمان با نیازمندیهای بازار که بیش از پیش گسترش می‌یافت مغایرت داشت و گذار به‌کالای واحدی بمنابهای معادل عام واحد را طلب می‌کرد. این نقش را بتدریج فلزات قیمتی - نقره و طلا - قبضه کردند. همین که نقش معادل عام بوسیله‌ی کالای معینی رایج گردید شکل پولی ارزش پدید آمد.

$$2 \text{ گرم طلا} \left\{ \begin{array}{l} = 20 \text{ کیلوگرم گندم} \\ = 20 \text{ متر پارچه} \\ = 2 \text{ عدد تیر} \\ = 1 \text{ گوسفند} \\ \dots \dots \dots \end{array} \right.$$

از این پس ارزش تمام کالاها در ارزش مصرف طلا که معادل عام واحدی شد، بود بیان گردید.

پول کالائی است که معادل عام تمام کالاهای دیگر محسوب می‌شود. پول نجسم کار اجتماعی است و مناسبات تولید تولیدکنندگان کالاها را بیان می‌کند. پول پس از بروسی طولانی رشد مبادله و اشکال ارزش پدید آمد. با پیدایش پول جهان کالاها به‌دو قطب تقسیم می‌شود: در يك قطب تمام کالاهای عادی قرار می‌گیرند و

نقطه دیگر کالاهائی که بمنابهای پول بکار می‌روند. پول این استعداد را دارد که مستقیماً با تمام کالاهای دیگر مبادله می‌شود و بنابراین به‌عنوان وسیله‌ای برای رفع حتم نیازمندیهای صاحب کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالیکه کالاهای دیگر مستقیماً نیاز معینی را می‌تواند برطرف نماید: خوراك، پوشاك.

فونکسیون پول

مرجع تولید کالا بیشتر گسترش باید فونکسیون‌های (عملکردهای) پول نیز گسترش می‌یابد. در مرحله‌ی شکوفان تولید کالا پول بکارهای زیر می‌آید:

- ۱) اندازه‌گیر ارزش‌ها.
- ۲) وسیله‌ی گردش.
- ۳) وسیله‌ی انباشت.
- ۴) وسیله‌ی پرداخت.
- ۵) پول جهانی.

اندازه‌گیر ارزش‌ها:

فونکسیون عمده‌ی پول این است که بمنابهای اندازه‌گیر ارزش‌ها بکار می‌آید. با کمک پول، ارزش تمام کالاها اندازه‌گیری می‌شود. ارزش کالاها نمی‌تواند مستقیماً در زمان کار بیان شود زیرا در شرایطی که تولیدکنندگان خصوصی کالاها از هم جدا و بطور پراکنده بسر می‌برند امکان ندارد مقدار کاری را تعیین کرد که برای تهیه‌ی این یا آن کالا - نه بکثرت تولیدکننده بلکه مجموع جامعه برای تهیه‌ی آن کالا - بمصرف رسانیده است. در نتیجه، ارزش کالا فقط می‌تواند بطور غیرمستقیم از طریق برابر نهادن کالا با پول در پروسه‌ی مبادله بیان شود. پول برای اینکه بتواند فونکسیون اندازه‌گیری ارزش را انجام دهد باید خود کالا باشد. باید ارزش (داشته) باشد. همانطور که وزن يك جسم با کمک وزنه‌ای که وزن معینی دارد اندازه‌گیری می‌شود، ارزش کالا نیز با کمک کالائی اندازه‌گیری می‌شود که ارزش معینی داشته باشد. اندازه‌گیری ارزش کالاها با کمک طلا - قبل از مبادله‌ی کالا با پول - انجام می‌گیرد. برای اینکه ارزش کالاها در پول بیان شوند لازم نیست پول نقد مورد نظر باشد. هنگامی که صاحب کالا برای کالای خود قیمت معینی تعیین می‌کند ارزش

کالا را در فکر خود یا به‌گفته‌ی مارکس «ابدآل» در طلا بیان می‌کند. این امر اینرو امکان دارد زیرا در واقع بین ارزش طلا و کالای مزبور رابطه‌ی معینی (نسب معینی) برقرار است که براساس کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی آن بمصرف رسیده استوار می‌باشد. ارزش کالا که در پول بیان می‌شود قیمت آنست. به‌عبارت دیگر قیمت عبارتست از بیان پولی ارزش کالا.

کالاها ارزش‌های خود را در مقدار معینی نقره یا طلا بیان می‌کنند. این مقادیر کالا - پول (کالای پولی) - بسهم خود باید اندازه گرفته شده باشند. از اینجاست که ضرورت واحد اندازه‌گیری پول حاصل می‌گردد. این واحد وزن معینی پول فلزیست در انگلستان مثلاً واحد پول استرلینگ نامیده می‌شود. زمانی بود که استرلینگ برابر با يك فوند (نیم کیلوگرم) نقره محسوب می‌شد. بعداً واحدهای پول از واحدهای وزن جدا شدند. علل آن عبارت بود از: ورود سکه‌های خارجی، تبدیل نقره به طلا و عمدتاً قلب سکه‌ها بوسیله‌ی حکومت‌ها که بتدریج از وزن سکه‌ها کاستند. برای این که بتوان واحدهای پولی را بهتر اندازه گرفت این واحدها خود به‌اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شوند: يك دلار به ۱۰۰ سنت، يك فرانك به ۱۰۰ ساتیم و.....

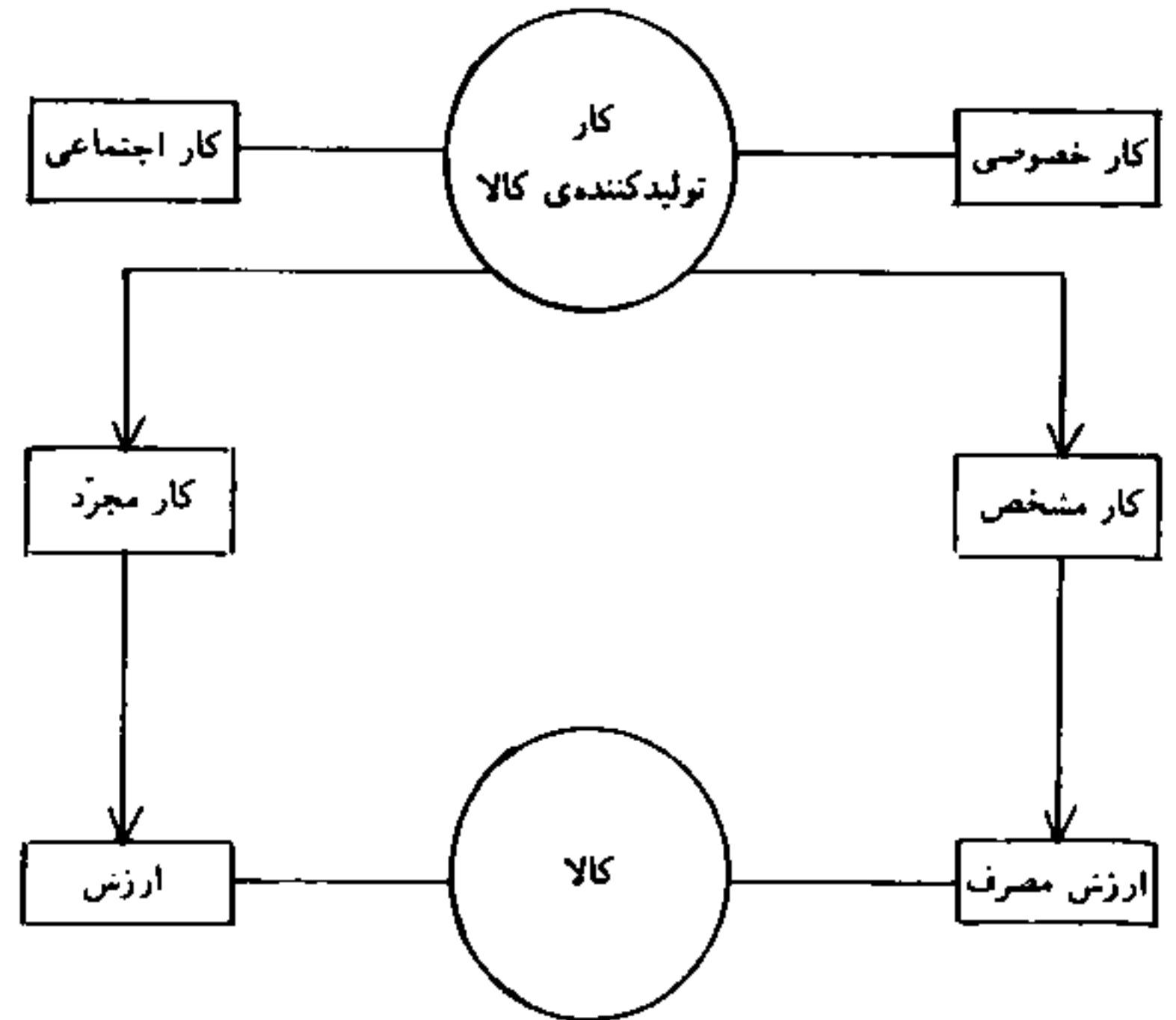
واحد پول با اجزاء آن به‌عنوان معیار قیمت‌ها بکار می‌روند. پول با این خصیلت خود (معیار قیمت‌ها) نقش دیگری ایفا می‌کند که با فونکسیون دیگرش بمنابهای اندازه‌گیر ارزش‌ها اختلاف دارد. پول بمنابهای اندازه‌گیر ارزش‌ها، ارزش سایر کالاها را اندازه می‌گیرد ولی بمنابهای معیار قیمت‌ها مقدار پول فلزی را اندازه می‌گیرد. ارزش کالا - پول با تغییر حجم کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی آن ضرورت دارد کم و زیاد می‌شود. اما تغییر ارزش طلا بر عملکرد (فونکسیون) آن بمنابهای معیار قیمت‌ها تأثیر نمی‌کند. هرچقدر هم که ارزش طلا پیوسته تغییر نماید باز دلار برابر ۱۰۰ سنت ارزش خواهد داشت.

دولت می‌تواند عیار طلای واحد پول را تغییر دهد اما نمی‌تواند نسبت ارزش بین طلا و سایر کالاها را تغییر دهد. هرگاه دولت از مقدار طلای واحد پول بکاهد یعنی عیار طلا را کاهش دهد آنگاه بلافاصله بازار با افزایش قیمت‌ها پاسخ می‌دهد.

ارزش کالا باز مانند سابق در مقدار طلائی بیان می‌شود که متناسب با کار لازم مصرف شده در تهیهی آن کالا است. با وجود این، در این مورد بیان همان مقدار طلا به واحدهای بیشتر پول نیازمند است.

قیمت کالاها تحت تأثیر کم و زیاد شدن ارزش کالا و ارزش پول می‌تواند تغییر کند. ارزش طلا مانند ارزش تمام کالاهای دیگر به‌بارآوری کار بستگی دارد. از این رو کشف امریکا با معادن تروتمند طلایش و مخصوصاً کشف طلا در برزیل - در قرن هفدهم به انقلاب قیمت‌ها انجامید در امریکا طلا با مصرف کار کمتر به‌دست آمد تا در اروپا. ورود طلای ارزاتر از امریکا به اروپا سبب بالا رفتن عمومی قیمت‌ها شد.

خصلت دوگانه‌ی کار تولیدکننده‌ی کالا
 تابلوی شماره‌ی ۱



وسیله‌ی گردش

عملکرد (فونکسیون) دیگر پول اینست که وسیله‌ی گردش است. مبادله‌ی کالاها ک بوسیله‌ی پول انجام می‌گیرد گردش کالا نامیده می‌شود. گردش کالا بطور تفکیک‌ناپذیر به گردش پول بستگی دارد: همین که کالا از دست فروشنده به‌دست خریدار منتقل شد، پول از دست خریدار به‌دست فروشنده منتقل می‌گردد. فونکسیون پول بمثابة وسیله‌ی گردش در این است که در پروسه‌ی گردش کالاها پول به‌عنوان واسطه وارد گردش می‌شود. برای اینکه پول بتواند این فونکسیون را انجام دهد باید واقعاً موجود باشد.

پول بدو در جریان مبادله‌ی کالاها بطور مستقیم به‌صورت شمش‌های نقره و طلا بدید آمد. این امر در جریان مبادله مشکلاتی بوجود آورد زیرا لازم آمد که پول فلزی وزن شود، به قطعات کوچک تقسیم شود و عیار آن تعیین شود. بتدریج جای شمش‌های نقره و طلا را سکه گرفت. سکه قطعه فلزی است باشکل، وزن و ارزش معینی که بمثابة وسیله‌ی قانونی گردش بکار می‌رود. سکه‌زنی در دست دولت قرار داشت.

در پروسه‌ی گردش مسکوکات مستعمل و ساییده شده قسمتی از ارزش خود را از دست می‌دهند. براتیک گردش پول نشان داده است که سکه‌های اسقاط شده می‌توانند درست مانند سکه‌های سالم که حاوی تمام ارزش خود هستند فونکسیون وسیله‌ی گردش را انجام دهند. توضیح این امر چنین است که پول بمثابة وسیله‌ی گردش نقش پرداخت را ایفا می‌کند. معمولاً فروشنده‌ی کالا به‌هنگام مبادله در ازای کالای خود پول دریافت می‌نماید تا با آن پول کالای دیگری خریداری کند. در نتیجه پول بمثابة وسیله‌ی گردش نباید حتماً ارزش خاصی داشته باشد. صرفنظر از اینکه مسکوکات مستعمل و اسقاط شده می‌توانند بکار گردش آیند، حکومنها آگاهانه به‌تقلب در مسکوکات پرداختند: از وزن آنها کاستند و عیار پول فلزی را پائین آوردند - بی‌آنکه در این جریان ارزش نامیده شده مسکوک را - یعنی مقدار واحد پولی را که حاوی است - تغییر دهند. بدین ترتیب مسکوکات پیوسته بیشتر و بیشتر به‌علامت ارزش، به‌علامت پول مبدل شدند. ارزش واقعی مسکوکات به‌رانب کمتر از ارزش نامیده شده‌ی آن (ارزش رسمی آن) است.

تجزیه‌ی کالا به کالا و پول از مشخصات رشد تضادهای تولید کالا است. در مبادله‌ی مستقیم کالای با کالای دیگر خرید و فروش از هم تفکیک‌ناپذیرند. ولی مبادله بوسیله‌ی (با کمک) پول - یعنی گردش کالا - کیفیت دیگری بوجود می‌آورد. در این مورد شرط مقدماتی مبادله پیوستگی همه جانبه‌ی تولیدکنندگان کالا با یکدیگر و ادغام پایدار مبادلات درهم دیگرست. تجزیه‌ی کالا به کالا و پول این امکان را بدید می‌آورد که فروش از خرید منفک شود. تولیدکننده‌ی کالا می‌تواند کالایش را بفروشد و پول دریافت نماید و پول دریافت شده را پس‌انداز نماید. اگر عده‌ی زیادی تولیدکننده کالاهای خود را بفروشند، ولی کالای دیگری خریداری نکنند، امکان بند آمدن بازار بدید می‌آید. بنابراین در گردش ساده‌ی کالا امکان بروز بحران وجود دارد. ولی برای اینکه بحران اجتناب‌ناپذیر و ضروری شود يك سلسله شرایط مقدماتی لازم است که با گذار به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تجلی می‌یابد.

وسيله‌ی انباشت یا وسیله‌ی گنجینه اندوختن

چون پول بطور عام تجسم ثروت است پس می‌تواند هر لحظه به هر نوع کالای دلخواه مبدل شود. پول هنگامی در گنجینه اندوخته می‌شود که از گردش خارج شود. پول می‌تواند بمقدار دلخواه انباشته گردد. تولیدکنندگان کالاها مثلاً پول جمع‌آوری می‌کنند تا ابزار تولید خریداری نمایند یا آنرا پس‌انداز کنند. این فونکسیون را (انباشت + گنجینه‌اندوختن) فقط پولی که تمام ارزش خود را دارا باشد می‌تواند انجام دهد: مسکوکات طلا و نقره، شمشهای طلا و نقره و نیز اشیائی که از طلا و نقره ساخته شده‌اند.

هنگامی که مسکوکات طلا و نقره بمثابه‌ی پول بکار روند از نظر مقدار خود بخود با نیازمندیهای گردش کالا انطباق می‌یابند. هنگامی که تولید کالا کاهش یابد و گردش منقبض شود بخشی از سکه‌های طلا و نقره از گردش خارج شده و به گنجینه مبدل می‌شوند. با وجود این، هنگامی که تولید گسترش یابد و گردش کالا انبساط یابد این سکه‌ها بار دیگر از گنجینه‌وارد گردش می‌شوند.

وسيله‌ی پرداخت

پول هنگامی وسیله‌ی پرداخت است که خرید و فروش کالا بوسیله‌ی اعتبار انجام

گیرد. یعنی هنگامی که پرداخت مهلت داشته باشد. بهنگام خریداری بوسیله‌ی اعتبار، کالا از دست فروشنده به دست خریدار منتقل می‌شود - بی‌آنکه قیمت کالای خریداری شده فوراً پرداخت شود. همین که موعد پرداخت سررسید، خریدار به فروشنده پول می‌پردازد - بی‌آنکه کالا دست به دست شود زیرا این عمل قبلاً انجام گرفته است. همچنین پول در پرداخت مالیاتها و بهره‌ی مالکانه نیز وسیله‌ی پرداخت است.

فونکسیون پول بمثابه‌ی وسیله‌ی پرداخت بیان‌کننده‌ی ادامه‌ی رشد تضادهای تولید کالا است. پیوستگی تولیدکنندگان کالاها با یکدیگر گسترش می‌یابد و وابستگی متقابل آنان به یکدیگر بیشتر می‌شود. حال خریدار بدهکار می‌شود و فروشنده ضامن. هنگامی که تعدادی از صاحبان کالا، با اعتبار کالا خریداری نمایند توان پرداخت آنان در موقع سررسید پرداخت، یا ناتوانی آنان به يك سلسله بدهکاری‌های جدید منجر می‌شود و عده‌ی زیادی صاحب کالا را - که بوسیله‌ی اعتبار یکدیگر وابستگی دارند - ورشکسته می‌نماید. با این روش امکان بحران‌ها که خود در فونکسیون پول بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش و پرداخت وجود دارد تشدید می‌یابد.

تحلیل فونکسیون‌های پول بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت این امکان را می‌دهد که قانونی بیان شود. این قانون تنظیم‌کننده‌ی مقدار پول لازم برای گردش کالاهاست. کالاها در آن واحد در محل‌های مختلف خرید و فروش می‌شوند. مقدار پول لازم برای گردش در مدت معین قبل از هر چیز وابسته بمجموع قیمت کالاها در گردش است که خود از طریق حجم تمام کالاها و قیمت آنها تعیین می‌شود. علاوه بر آن باید سرعت گردش پول را نیز در نظر داشت. هر چه پول سریع‌تر گردش کند به همان اندازه مقدار کمتری لازم است و برعکس. اگر مثلاً در مدت معینی - فرض کنیم يك سال - يك میلیارد دلار کالا فروخته شود و هر دلار بطور متوسط ۵ بار گردش کند در این صورت برای گردش مجموعه‌ی کالاها ۲۰۰ میلیون دلار پول لازمست. با اعتباراتی که تولیدکنندگان به یکدیگر و به خریداران کالا می‌دهند. احتیاج به پول - به اندازه‌ی کل قیمت کالاهائی که با اعتبار بفروش رسیده‌اند و نیز مجموعه قیمت کالاهائی که قبلاً با اعتبار فروخته شده و اینک موعد پرداخت آنها سررسیده است - کاهش می‌یابد. پول نقد فقط برای پرداخت بدهکاریهائی که موعد پرداخت آنها سررسیده لازم است. بنابراین قانونی که مقدار

پول لازم برای گردش کالاها را تنظیم می‌کند چنین است:

$$ك ك - ق ع + ع ك - ق ك = م پ$$

م پ - مقدار پول لازم برای گردش در مدت معینی (مثلاً يك سال)

ق ك - مجموع قیمت کالاها در گردش در مدت معینی (مثلاً يك سال)

ع ك - مجموع قیمت کالاهائی که با اعتبار فروخته شده در مدت معینی (مثلاً يك سال)

ق ع - قیمت کالاهائی که قبلاً با اعتبار فروخته شده و موعد پرداخت آنها سر رسیده

ك ك - قیمت کالاهائی که پرداخت قیمت آنها با تحویل کالا جبران می‌شود.

ق پ - حد متوسط قطعات پول در گردش.

تمام فرمول‌های اجتماعی که در آنها تولید و گردش کالا رواج دارد بطور عام مشمول این قانون هستند.

پول جهانی

فونکسیون پول به‌مثابه‌ی پول جهانی وسیله‌ی گردش بین کشورهای مختلف است. مسکوکات و اسکناس‌هایی که تمام ارزش خود را نداشته باشند نمی‌توانند فونکسیون پول جهانی را ایفا کنند. در بازار جهانی پول از شکل مسکوکات فلزی دوباره به‌شکل اصلی خود یعنی شمش‌های طلا و نقره مبدل می‌شود. پول در جریان گردش بین کشورها وسیله‌ی عمومی پرداخت بدهکاری‌های بین‌المللی، پرداخت نزول، پرداخت قرضه‌های خارجی و سایر بدهی‌هاست. همچنین پول وسیله‌ی عمومی خریداری کالاهاست که از کشوری به‌کشور دیگر وارد می‌شود. پول جهانی تجسم ثروت اجتماعی در انتقال دارائی‌ها بصورت پول از کشوری به‌کشور دیگرست: مثلاً در صدور سرمایه‌ی پولی از کشوری به‌کشور دیگر بمنظور انتقال به‌بانکهای خارجی، در تضمین قرضه‌ها، در پرداخت خسارات جنگی که کشور غالب بر کشور مغلوب تحمیل می‌نماید و غیره.....

رشد فونکسیون پول بیان‌کننده‌ی رشد تولید کالا و تضادهای آنست. پول در فرمول‌های اجتماعی که براساس اسکناس انسان از انسان استوار است خصلت

طبقاتی دارد و در خدمت طبقه‌ی استثمارکننده قرار می‌گیرد. وسیله‌ای برای تصاحب کار دیگران می‌شود. پول، این نقش را در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی ایفا نمود. پول به‌مثابه‌ی ابزار استثمار زحمتکشان در جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌بالاترین قله‌ی خود می‌رسد.

طلا و اسکناس

در تولید کالائی پیشرفته، اسکناس جای مسکوکات طلا را در خرید و فروش و در پرداخت می‌گیرد. انتشار اسکناس در نتیجه‌ی پراتیک مسکوکات اسقاط و کم‌ارزش رواج یافت و بدین ترتیب علامات طلائی به‌علامات کاغذی مبدل شدند. اسکناس علامت کاغذی است که بوسیله‌ی دولت‌ها با جریان اجباری منتشر می‌شود و جای فونکسیون طلا را به‌مثابه‌ی وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت می‌گیرد. خود اسکناس بی‌ارزش است و از اینرو نمی‌تواند به‌مثابه‌ی اندازه‌گیر ارزش بکار آید.

مقدار اسکناس منتشر شده نماینده‌ی ارزش مقدار طلائی است که برای گردش کالا لازم است. اگر مقدار اسکناس منتشر شده با مقدار طلائی لازم برای گردش برابر باشد در این صورت قدرت خریدش - یعنی مقدار کالائی که با آن می‌توان خرید - متناسب با قدرت خرید طلا (مسکوک) می‌باشد. ولی معمولاً - مخصوصاً در زمان جنگ - و بهنگام بحران‌ها و سایر تزلزلات - دولت اسکناس منتشر می‌کند تا مخارجش را تأمین نماید - بی‌آنکه به‌نیازمندیهای واقعی گردش کالا توجه داشته باشد. بهنگام محدودیت تولید و محدودیت گردش کالا و یا بهنگام انتشار مقدار بیش از حد اسکناس، مقدار اسکناس از مقدار طلائی که برای گردش لازم است بیشتر می‌شود. مثلاً فرض کنیم دو برابر مقدار لازم اسکناس انتشار یابد. در این صورت هر واحد اسکناس (دلار، فرانک، مارک و...) نماینده‌ی نصف مقدار طلا خواهد بود. یعنی اسکناس بیان‌کننده‌ی نیمی از ارزش واقعی آن است. غالباً اسکناس با طلا معاوضه نمی‌شود.

انتشار اسکناس اولین بار در قرن دوازدهم در چین رواج یافت. در آمریکا اسکناس در سال ۱۶۹۰ و در فرانسه در سال ۱۷۱۶ منتشر شد. انگلستان در زمان جنگهای دوران ناپلئون به‌انتشار اسکناس پرداخت. در روسیه اولین بار در قرن هجدهم در دوران سلطنت کاترین دوم منتشر شد.

انتشاری از اندازه‌ی اسکناس - که کاهش ارزش آنرا بدنبال دارد و طبقات حاکم مورد استفاده قرار میدهند تا مخارج دولت را بر توده‌های زحمتکش تحمیل نماید توپم نامیده می‌شود. توپم که خود قیمت‌ها را بالا می‌برد بیش از همه بر زحمتکشان فشار وارد می‌کند، زیرا سرعت افزایش دستمزد کارگران و حقوق کارمندان از سرعت افزایش قیمت‌ها کمتر است.

فتیشیسم کالا (بُت شدن کالا)

در شرایط تولید کالا بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، مناسبات موجود اجتماعی بین انسانهایی که در پروسه‌ی تولید شرکت دارند، تازه از طریق مبادله‌ی اشیاء بصورت کالا آشکار می‌گردد. سرنوشت تولیدکنندگان کالا با سرنوشت اشیائی که بدست خود آنان ساخته و پرداخته شده وابستگی شدیدی می‌یابد. قیمت کالاها مستقل از اراده و شعور انسانها تحت تاثیر عرضه و تقاضا تغییر می‌یابد. در نتیجه برخی از تولیدکنندگان ثروتمندتر و برخی ورشکسته می‌شوند. اینجاست که مناسبات اجتماعی بین انسانها بصورت مناسبات بین اشیاء ظاهر می‌کند. ارزش کالا مُبیین مناسبات اجتماعی تولید کنندگان می‌شود و مناسبات بین اشیاء، مناسبات اجتماعی بین انسانها را تحت‌الشعاع قرار داده و پوشیده می‌دارد.

بدین ترتیب مناسبات تولید اقتصاد کالائی که بر اساس مالکیت خصوصی استوار است، بطور اجتناب‌ناپذیر به صورت مناسبات بین اشیاء در پیکره‌ی کالاها نظر می‌رسد. و درست همین شیء شدن مناسبات تولید، فتیشیسم کالا (بُت شدن کالا) نامیده می‌شود که خصلت تولید کالا است. * این امر در میان تولیدکنندگان کالا

* مارکس، شیء شدن مناسبات تولید را که مشخصه‌ی تولید کالا بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است «فتیشیسم کالا» نامید زیرا بافتیشیسم در مذاهب اولیه شباهت دارد. انسانهای دوران بدویت بدست خود بت یا چیزی همانند آن (طلسم و...) می‌ساختند و آنرا ستایش کرده سرنوشت خود را وابسته به آن شیء که خود با دست خود ساخته بودند (بت، طلسم و...) می‌دانستند. شیء برای آنها بمثابة خدا پرنسیده می‌شد. این «شخصیت دادن به اشیاء» سبب

این خیال باطل را برمی‌انگیزد که گویی خود کالاها خصوصیت ویژه‌ای دارد و بر سرنوشت انسانها تأثیر می‌نماید. در واقع ارزش کالاها روابط و مناسبات اجتماعی بین انسانها را آشکار می‌کند ولی ظاهری است؛ مانند خواص طبیعی کالاها از قبیل رنگ و وزن و... آنها.

فتیشیسم کالا مخصوصاً در پول بطور بارزتری دیده می‌شود. در اقتصاد کالائی پول قدرت عظیمی کسب می‌نماید و دارنده‌ی آنرا بر دیگران مسلط می‌سازد. با پول می‌توان همه چیز خرید. چنین بنظر می‌رسد که گویی توان و استعداد خود پول است، یعنی خصلت طبیعی طلاست که چنین توان و استعدادی دارد. در حالیکه در واقع این توان و استعداد نتیجه‌ی روابط و مناسبات معین اجتماعی بین انسانهاست که در این مورد و در اینجا در مُخیله‌ی آنان بصورت روابط و مناسبات بین اشیاء جلوه‌گر می‌شود. این تصور باطل از نقشی که اشیاء در اقتصاد کالائی بطور عینی ایفا می‌کنند - یعنی مستقل از اراده و شعور انسانها - ناشی می‌شود. ریشه‌ی فتیشیسم کالا در تولید کالائی نهفته است. در تولید کالا - اقتصاد کالائی - کار تولیدکنندگان کالاها مستقیماً به شکل کار خصوصی آنان تجلی می‌یابد و تازه در جریان مبادله‌ی کالاهاست که خصلت اجتماعی کار تولیدکنندگان بنحوی ظهور می‌رسد. با از بین رفتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید فتیشیسم کالا (بُت شدن کالا) از بین می‌رود.

قانون ارزش

- بمشابه‌ی قانون اقتصادی تولید کالا

در اقتصاد کالائی که بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است کالاها به وسیله‌ی تولیدکنندگان خصوصی که جدا از یکدیگر به تولید اشتغال دارند، تهیه می‌شوند. بین تولیدکنندگان کالاها مبارزه بصورت رقابت حکمفرماست. هر يك می‌کوشد دیگران را کنار زند و موضع خود را در بازار مستحکم ساخته گسترش دهد.

می‌شود که انسانها زانده‌ی اشیاء شوند و «شیء شدن شخصی» (غیریت) برگردان آن است.

کارل مارکس، سرمایه، جلد اول ص ۸۶

تولید بر اساس نقشه‌ی عمومی انجام نمی‌گیرد. هر تولیدکننده مجزا و مستقل از دیگری تولید می‌کند. هیچ یک نمیدانند که نیاز به کالائی که او تهیه می‌کند چه اندازه است و چند تولیدکننده دیگر منقول تهیه‌ی همان کالا هستند. هیچکس نمیداند که کالا در بازار می‌تواند مبادله شود و آیا مبادله‌ی کالا، مقدار کار مصرف شده برای تهیه آن را جبران تواند کرد یا نه؟ با رشد تولید کالا، قدرت بازار پیوسته بر تولیدکنندگان کالاها چیره می‌شود. این بدان معنی است: تولید کالا که بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است، تحت تاثیر قانون اقتصادی رقابت و آنارشی تولید قرار دارد. این قانون بیان کننده‌ی خصلت خود بخودی تولید و مبادله‌ی تولیدکنندگان خصوصی کالاها و مبارزه‌ی آنان با یکدیگر بمنظور دستیابی به شرایط مساعدتر برای تولید و فروش کالا است.

در شرایط آنارشی تولید که بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است قانون ارزش بمثابة تنظیم‌کننده‌ی اساسی تولید پدیدار می‌شود و با رقابت تولیدکنندگان با یکدیگر بتدریج حکمفرما و مسلط می‌شود.

قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالا است. طبق این قانون کالاها بر اساس مقدار کار لازم اجتماعی تولید و مبادله شده و قیمت کالاها نیز بر این اساس تعیین می‌شود. تولیدکنندگان کالائی که برای تولید کالای معینی بیش از مقدار کار لازم اجتماعی کار مصرف نمایند در موضع نامساعدی قرار دارند. آنان با فروش کالای خود نمی‌توانند معادل کاری که بمصرف رسانیده‌اند بول بدست آورند، برعکس آن تولید کنندگانی در موضع برتر و بهتر قرار می‌گیرند که مقدار کار مصرف شده‌ی آنها برای تهیه‌ی کالا برابر (معادل) مقدار کار لازم اجتماعی با کمتر از آن می‌باشد.

تأثیر قانون ارزش، رسد نیروهای مولد اقتصاد کالائی را ایجاد می‌کند. تولیدکنندگانی که بیس از دیگران تکنیک بهتری بکار برند، کالاهائی تولید می‌کنند که تهیه‌شان کمتر از مقدار کار لازم اجتماعی است ولی با وجود این، کالای خود را به آن قیمتی می‌فروشند که معادل با مقدار کار لازم اجتماعی است. بنابراین با فروش کالای خودشان بول اضافی دریافت می‌نمایند و ثروتمندتر می‌شوند. این امر سایر تولیدکنندگان را بر آن می‌دارد که تکنیک کار را در کارگاههای خود بهتر کنند. با این روش فعالیتهای مجزای هر یک از تولیدکنندگان کالا که در فکر امتیاز شخصی خود می‌باشد به پیشرفت و ترقی تکنیک منجر می‌شود و نیروهای مولد

جامعه رشد می‌کند.

قانون ارزش از طریق مکانیسم قیمت، تقسیم اجتماعی کار و توزیع ابزار تولید را بر شاخه‌های مختلف اقتصاد کالائی، خود به خود تنظیم می‌نماید. در امر نوسان قیمت‌ها و تناسب بین عرضه و تقاضاست که قیمت کالاها پیوسته کمتر یا نسبت به ارزش - نتیجه‌ی تاثیر ناکامل قانون ارزش نیست بلکه شیوه و روش عملکرد و اجرای آن است.

و اجرای آن است.

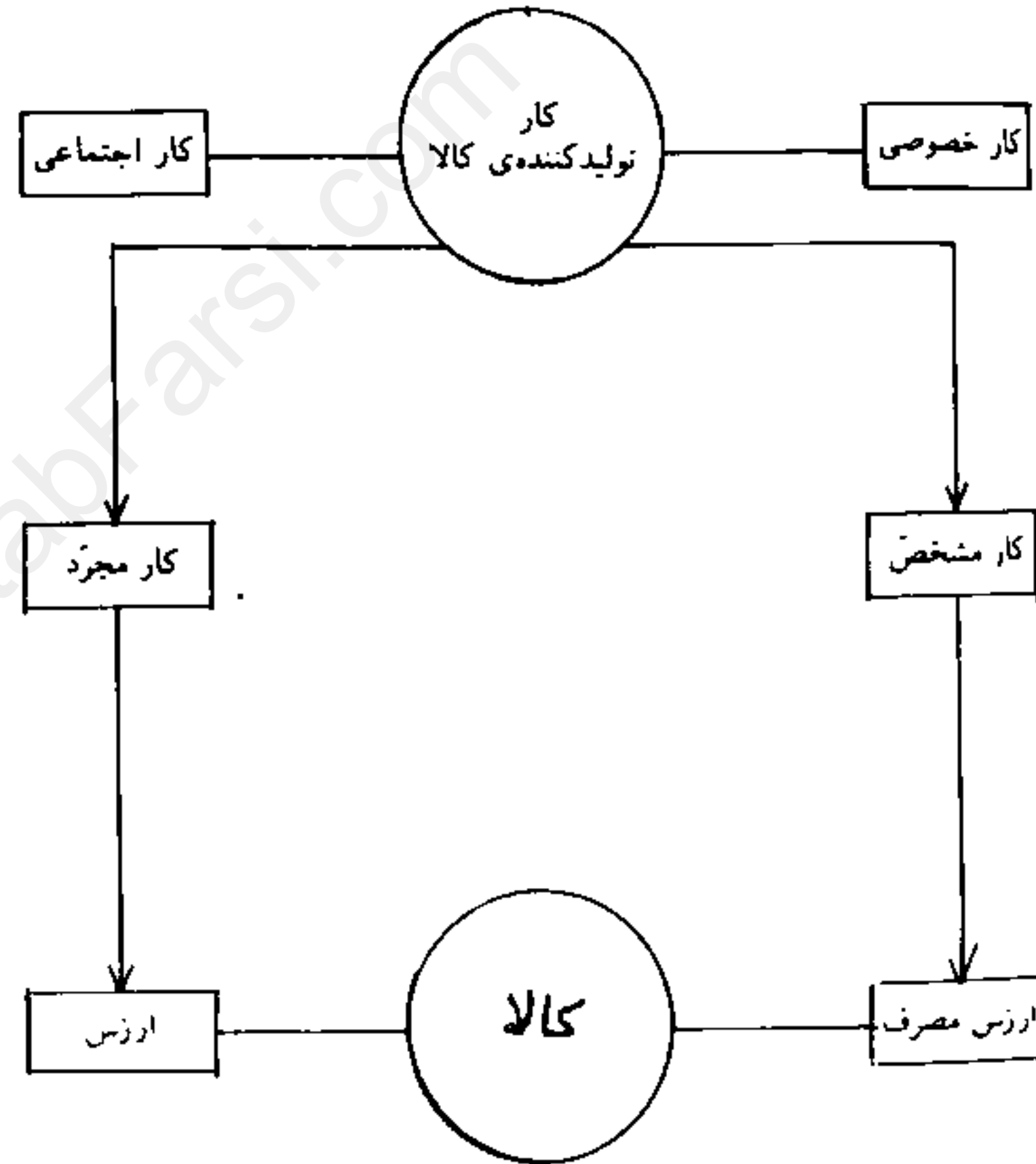
در جامعه‌ای که تولید در دست مالکین خصوصی قرار دارد و تولید بدون نقشه انجام می‌گیرد، فقط نوسانات خودبخودی قیمت‌ها در بازار است که به تولیدکنندگان اطلاع میدهد چه محصولی بمقدار بیشتر یا کمتر از تقاضای قابل پرداخت اهالی تولید شود. تازه نوسانات خود بخودی قیمت‌ها نسبت به ارزش است که تولیدکنندگان کالاها را وادار می‌سازد تولید این یا آن کالا را گسترش دهند یا اینکه محدود سازند. تحت تاثیر نوسانات قیمت‌ها تولیدکنندگان به شاخه‌هایی از اقتصاد کالائی روی می‌آورند که قیمت کالای تولید شده بالاتر از ارزش آن است و برای آنها آینده‌ی مناسب‌تری نوید میدهد. از شاخه‌هایی که قیمت کالا پائین‌تر از ارزش آن است صرف نظر می‌نمایند.

در شرایط رقابت و آنارشی تولید، تقسیم کار و ابزار تولید در شاخه‌های اقتصاد رسد نیروهای مولد در اقتصاد کالائی به بهای اتلاف بسیار زیاد کار اجتماعی انجام می‌پذیرد. این امر تضادهای اقتصاد کالائی را بیشتر تشدید می‌کند. نوسانات خودبخودی قیمت‌های بازار نسبت به ارزش عدم انطباق مقدار کار مصرف شده‌ی خصوصی با مقدار کار لازم اجتماعی، که مقدار ارزش کار را تعیین می‌نماید، سبب شدید نابرابری اقتصادی و شدید مبارزه بین تولیدکنندگان کالا می‌شود. این مبارزه که بصورت رقابت بین آنان تشدید می‌یابد، سرانجام به آن منجر می‌شود که عده‌ای از تولیدکنندگان کالا ورشکست شده و به پرولتاریا تبدیل گردند. در حالیکه عده‌ای معدود ثروتمند شده و به سرمایه‌داران مدل می‌شوند.

تحت نام قانون ارزش، بین تولیدکنندگان جزء افتراق پدیدار می‌شود؛ به عبارتی مناسب سرمایه‌داری می‌انجامد. « بولد کوچک، ناگزیر هر روز، هر

خصلت دوگانه‌ی کار تولیدکننده‌ی کالا

تابلوی شماره‌ی ۱



انباشت بدوی سرمایه

تولید سرمایه‌داری دو شرط عمده‌ی مقدماتی دارد:

۱) دستیابی به‌نوعی وسیعی از انسانهای بی چیز که آزادند و درعین حال نه وسیله‌ی تولید دارند و نه وسیله‌ی امرار معاش و از اینرو ناگزیرند نیروی کار خود را به‌سرمایه‌دار بفروشند.

۲) انباشت ثروتهای پولی - که برای تاسیس کارگاههای بزرگ سرمایه‌داری صورت دارد در دست عده‌ی معدودی.

بنابراین، گذار به‌شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری الف): تشکیل طبقه‌ی کارگر مزدور (پرولتاریا) و طبقه‌ی سرمایه‌داران که کار کارگران را استثمار می‌کنند، ب) به‌پروسه‌ی تاریخی جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان، نیازمند است. این پروسه‌ی تاریخی بر اساس عملکرد قانونمندیهایی خاص تولید کالا مخصوصاً قانون ارزش انجام می‌پذیرد. همانطور که بیان شد، بر اساس عملکرد قانون افتراق بین تولیدکنندگان کوچک کالا - پیشه‌وران و دهقانان - جریان می‌یابد: گسترش عرصه‌ی مبادله‌ی کالا و گردش پول، پیدایش بازار ملی و سپس بازار جهانی. این پروسه، اختلاف اقتصادی تولیدکنندگان کوچک کالا را تشدید می‌کند. از درون تولیدکنندگان بیشمار یک قشر نسبتاً کوچک مافوق سرمایه‌دار تمایز می‌یابد، در حالیکه بخش عمده‌ی تولیدکنندگان کوچک ورشکسته و به‌کارگر مزدور مبدل می‌شوند.

با وجود این، گندی این پروسه با نیازمندیهایی بازار نوین جهانی که پس از اکتشافات بزرگ جغرافیائی که در اواخر قرن پانزدهم پیوسته بیشتر می‌شد انطباق و تناسب نداشت و سرعت بیشتری را طلب می‌کرد. تسریع پیدایش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از این طریق انجام گرفت که ملاکین بزرگ، بورژوازی و قدرت دولتی که در دست طبقات استثمارکننده قرارداشت، خشن‌ترین شیوه‌های اعمال قهر را بکار بردند. بنا به‌گفته‌ی مارکس «قهر نقش قابله را ایفا کرد و تولید شیوه‌ی تولید نوین سرمایه‌داری را تسریع نمود.»

دانشمندان بورژوازی، تاریخ پیدایش طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر را افسانه‌وار بیان می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که در دوران گذشته عده‌ی کمی انسانهای ساعی و

مرفه‌جو وجود داشته که با کار خودشان ثروت اندوختند و در سوی دیگر توده‌ی عظیمی انسان تنبل و بی‌کاره وجود داشته که تمام مایملک خود را تلف کردند و رولتاریای بی چیز شدند.

این افسانه‌های مدافعین سرمایه‌داری بهیچوجه با واقعیت سر و کار ندارد. در تشکیل توده‌های بی چیز - رولتاریا - و در انباشت ثروتها در دست عده‌ی معدودی این واقعیت نقش عمده ایفا نمود که وسایل تولید از دست تولیدکنندگان کوچک با فتر گرفته و چپاول شد. پروسه‌ی جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولید (زمین و ابزار تولید و...) با يك سلسله اقدامات چپاولگرانه و خشونت بار همراه بود؛ این پروسه انباشت بدوی سرمایه نامیده می‌شود، زیرا قبل از تولید بزرگ سرمایه‌داری جریان داشت.

تولید سرمایه‌داری ابتدا در انگلستان به رشد قابل توجهی نائل آمد. در این کشور در پایان قرن پانزدهم پروسه‌ی دردناک بیرون راندن قهرآمیز دهقانان از املاک آنان جریان یافت. انگیزه‌ی مستقیم این امر افزایش تقاضای مانوفاکتورهای بزرگ نساجی در مورد پشم بود. مانوفاکتورها ابتدا در فلاندر تاسیس یافتند و سپس در انگلستان ملاکین زمین به پرورش گوسفند بمقیاس وسیع پرداختند. پرورش گوسفند به چراگاهها و مراتع نیازمند بود. اربابان فئودال دهقانان را دسته دسته از زمین خود بیرون راندند، زمینهایی را که دهقانان همیشه از آنها بهره‌برداری می‌کردند تصاحب نمودند و کشتزارها را به چراگاه مبدل کردند. دهقانان به روشهای مختلف از زمین خودشان بیرون رانده شدند، بیش از همه از طریق چپاول مستقیم زمینهای مشترک و عمومی روستا؛ ملاکین بزرگ تمام این زمینها را زیر و رو کرده، خانه‌های دهقانان را ویران ساختند و آنانرا وادار به ترك دیار نمودند. هنگامی که دهقانان کوشیدند، زمینهایی را که غیر قانونی از آنان گرفته شده بود تصاحب نمایند نیروهای مسلح قدرت دولت به یاری ملاکین آمد. قدرت دولتی در آغاز قرن هجدهم قانونی درباره‌ی «لغو مالکیت بر زمینهای کوچک» تصویب نمود و با تصویب این قانون چپاول و غارت دهقانان را صحه قانونی نهاد. دهقانان ورشکسته و چپاول شده و خانه خراب خیل عظیم مردم بی چیزی را تشکیل دادند که بسوی شهرها و دهکده‌ها و خیابانها در انگلستان براه افتاده و سرگردان شدند. چون وسیله‌ی امرارمعاش نداشتند به گسدهائی پرداختند. قدرت دولتی به وضع قوانین بی اندازه خشن و خون آشام

پرداخت. این قوانین برای این دربدر شدگان خشونت بار بود. طبق همین قوانین مثلاً در دوران سلطنت هاتری هشتم (در قرن شانزدهم) ۷۲۰۰۰ نفر به جرم «ولگردی و خانه‌بدوشی» اعدام شدند. در قرن هجدهم تدبیر تازه‌ای بکار بسته شد. از این پس بجای اعدام «خانه بدوشان و ولگردان» آنها را در کارگاهها محبوس ساختند، کارگاههایی که شهرت غم‌انگیز «خانه‌های مخوف» بخود گرفتند. با این روش‌های بورژوازی کوشید دهقانی را که زمینشان را از آنها گرفته بود و آنان را به‌خانه بدوشی و دربدری کشانیده بود تابع نظام کار مزدوری نماید.

در روسیه‌ی تزاری که دیرتر از سایر کشورهای اروپائی به راه رشد سرمایه‌داری گام نهاد، جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان بطور عمده با همان متدهائی که در سایر کشورها بکار رفت انجام گرفت. پروسه‌ی انباشت بدوی سرمایه در روسیه مدتها قبل از اینکه وابستگی دهقانان به زمین لغو شود آغاز گردید. در سال ۱۸۶۱ حکومت تزاری در اثر فشار قیام‌های دهقانی ناگزیر شد وابستگی آنانرا به زمین لغو نماید. لنین درباره‌ی رفرم دهقانی سال ۱۸۶۱ چنین می‌نویسد: «این اولین تجاوز قهرآمیز انبوه‌وار بر دهقان بود به سود سرمایه‌داری که در عرصه‌ی کشاورزی پا می‌گرفت. این همان «رفت و روپ کردن املاک» برای سرمایه‌داری است که ملاکین در پیش داشتند.»^۱

بیرون راندن دهقانان از املاک و زمینهایشان در کشورهای که سرمایه‌داری در آنها رشد می‌یافت دو نتیجه داد: از يك سو نه تنها مالکیت بزرگ بر زمین باقی‌ماند، بلکه با گرفتن زمینهای دهقانان باز هم بزرگتر شد. علاوه بر آن، ملاکین بزرگ با گرفتن اقساط بازم ثروتمندتر شدند. بتدریج مالکیت فئودالی بر زمین به مالکیت بورژوازی مبدل شد. از سوی دیگر این تضمین حاصل گردید: کارگران آزادی که آماده بودند نیروی خود را به سرمایه‌دار بفروشند دسته دسته به کارگاهها و کارخانجات روی آورند.

برای رشد تولید سرمایه‌داری در مجاورت دسترسی به نیروی کار ارزان، انباشت ثروت بولی معتابهی در دست عده‌ی کمی ضرورت داشت تا بتوانند آنرا به وسایل

* لنین: «برنامه‌ی کشاورزی سوسیال دموکراتی در اولین انقلاب روسیه از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۰۷ - مجموعه‌ی آثار، جلد ۱۳ ص ۲۷۴

تولید مبدل سازند و برای خرید نیروی کار به مصرف رسانند. مدتها قبل، در قرون وسطی ثروت‌های معتابهی بصورت پول در دست بازرگانان و رباخواران انباشته شد. این ثروت‌های پولی بعداً اساس تاسیس موسسات مختلف سرمایه‌داری را تشکیل دادند.

تسخیر آمریکا که با غارت و چپاول عظیم ثروتها و قتل عام اهالی آن قاره همراه بود ثروت‌های بی حسابی نصیب تسخیرکنندگان قاره‌ی آمریکا نمود. استخراج کان‌ها و معادن غنی (فلزات گرانبها) بازهم بر این ثروتها افزود. برای استخراج معادن غنی (فلزات گرانبها) نیروهای کار لازم آمد. اهالی بومی آمریکا - سرخپوستان - دسته دسته نابود شدند زیرا شرایط وحشیانه‌ی کار در معادن برای آنان غیر قابل تحمل بود. بازرگانان اروپائی مانند حیوانات وحشی به‌شکار سیاه پوستان پرداخته و آنان را به‌مقیاس وسیع و وحشیانه سازمان دادند. تجارت بردگانی که از آفریقا صادر می‌شدند و به‌بردگی کشانیده می‌شدند امتیازات زیادی داشت. سودی که بازرگانان برده از فروش آنها بدست می‌آوردند، مبالغ افسانه‌واری شد. درینبزه‌زارهای (پلانتاژهای) آمریکا کار بردگی به‌مقیاس وسیع مورد استفاده قرار گرفت.

تجارت با مستعمرات نیز یکی از منابع عمده‌ی جمع‌آوری ثروت بود. برای تجارت با هندوستان بازرگانان هلندی، فرانسوی و انگلیسی شرکت هندوستان شرقی را تشکیل دادند. انحصار تجارت کالاهائی که از مستعمرات وارد می‌شد و حق استعمار نامحدود مستعمرات با بکار بردن همه نوع اعمال قهر و فشار بر اهالی بومی مستعمرات به‌آنان واگذار شد. سود شرکتها بی اندازه زیاد بود.

در روسیه‌ی تزاری، تجارت راهزنانه‌ی این بازرگانان با اهالی سبیری و سیستم مقطعه‌ی عرق فروشی که بر اساس غارت اهالی سبیری تنظیم شده بود عواید سرشاری نصیب بازرگانان نمود. این سیستم عبارت از این بود که شرکت‌های خصوصی با پرداخت مبلغی معین به‌دولت حق فروش عرق را به‌اهالی دریافت می‌کردند. با این روش ثروت هنگفتی بصورت پول در دست سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربائی تمرکز یافت.

خصوصیات برجسته‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری عبارتند از سلب مالکیت خشن و بی بند و بار تولیدکنندگان کوچک + بیرون راندن قهرآمیز دهقانان از زمین‌ها و املاکشان + چپاول و غارت مستعمرات + قتل عام دستجمعی و برده ساختن اهالی

بومی آمریکا، آفریقا و آسیا + رواج دادن نظام کار نوین سرمایه‌داری. مارکس در این مورد می‌نویسد: «از سرپای سرمایه و از تمام روزنه‌های آن خون و کثافت می‌بارد».

سرمایه با این کیفیت متولد شد. از طریق چپاول و ووشکستگی توده‌های وسیع تولیدکنندگان کوچک، از طریق استثمار راهزنانه‌ی اهالی بومی مستعمرات ثروت‌های معتابه‌ی پولی انباشته شد که شرط مقدماتی تاسیس کارگاه‌های بزرگ و کارخانجات سرمایه‌داری را تشکیل داد. بدین ترتیب ارتش کارگران مزدور که ضرورت داشت بوجود آمد.

در نتیجه‌ی تسریع رشد اقتصادی که با سلب مالکیت قهرآمیز از تولیدکنندگان کوچک انجام گرفت، نیروهای مولد نوینی بوجود آمد و مناسبات تولید نوین سرمایه‌داری موضع مسلط گرفت.

وسیله‌ی پرداخت است. و) پول جهانی است.

۵) با رشد و گسترش گردش پول اسکناس پدید می‌آید. اسکناس که خود بی‌ارزش است علامت پول فلزی محسوب می‌شود و جای آنرا با کیفیت خود بمتابیه‌ی وسیله‌ی گردش می‌گیرد. انتشار بیش از اندازه‌ی اسکناس که سبب کاهش ارزش آن می‌شود تورم نامیده می‌شود و به‌باین آمدن سطح زندگی زحمتکشان منجر می‌شود.

۶) اقتصاد کالائی بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است قانون ارزش تنظیم کننده‌ی توزیع و تقسیم کار اجتماعی و مبادله‌ی کالاها از طریق نوسان دائمی قیمت‌ها در بازار است. تحت تاثیر قانون ارزش، تولید کنندگان کوچک کالا از هم متمایز شده عده‌ای ورشکسته و عده‌ای ثروتمند می‌شوند و بدین ترتیب تولید ساده‌ی کالا به‌تولید سرمایه‌داری و رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌انجامد.

خلاصه

۱) سرآغاز پیدایش سرمایه‌داری، تولید ساده‌ی کالائی پیشه‌وران و دهقانان است. اختلاف تولید ساده‌ی کالا با تولید سرمایه‌داری در این است که تولید ساده‌ی کالا بر اساس کار شخصی تولیدکنندگان استوار است. با این وجود، بنیان تولید ساده‌ی کالا نیز همان تیپ تولد سرمایه‌داری است. تولید سرمایه‌داری و تولید ساده‌ی کالا هر دو بر مبنای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است. در سرمایه‌داری نه تنها محصولات کار، بلکه نیروی کار نیز به‌کالا مبدل می‌شود و تولید کالا خصلت مسلط و عام در جامعه پیدا می‌کند.

۲) کالا محصولی است که برای مبادله تهیه نشده است. کالا از یک طرف ارزش مصرف است و از طرف دیگر ارزش. کاری که کالا را تولید می‌کند و در آن تجسم می‌یابد خصلت دوگانه دارد: کار مشخص (کارکنکرت) و کار مجرد (کار آبستراکت). کار مشخص کاری است که به‌شکل معینی بمصرف می‌رسد و ارزش مصرف کالا را بوجود می‌آورد. کار مجرد عبارت از مصرف نیروی کار انسان بطور کلی است و ارزش کالا را بوجود می‌آورد.

۳) تضاد تولید ساده‌ی کالا در این است که کار تولیدکنندگان کالا - که امر خصوصی و بیواسطه‌ی خود آنهاست در عین حال خصلت اجتماعی دارد. ارزش عبارت از کار اجتماعی تجسم یافته در کالای تولیدکننده‌ی کالا است. ارزش، یک مفهومی تاریخی مختص به اقتصاد کالائی است. مقدار ارزش کالا از روی کار لازم اجتماعی برای تهیه‌ی آن کالا تعیین می‌شود.

۴) رشد تضادهای تولید کالا بدان منجر می‌شود که کالای مشخصی از جریان گردش کالاها متمایز و خارج شده و به‌پول مبدل می‌شود. پول، کالائی است که نقش معادل عام را بر عهده می‌گیرد. پول دارای فونکسیون‌های زیر است: الف) اندازه‌گیر ارزشهاست. ب) وسیله‌ی گردش است. ج) وسیله‌ی انباشت است. د)

گردش بار دیگر پول بدست می‌آورد. گردش سرمایه بی معنی خواهد بود اگر سرمایه‌دار پس از پایان گردش همان مقدار پولی را که در ابتدا داشته بدست آورد. هدف فعالیت سرمایه‌دار اینست که در پایان گردش بیش از آغاز گردش پول بدست آورد. بنابراین فرمول $P - K + P$ فرمول عمومی سرمایه به شکل کامل آن است. در این فرمول $P +$ مبلغ پول افزایش یافته را نشان می‌دهد.

سرمایه‌ای که سرمایه‌دار پرتاب می‌کند یعنی به گردش می‌اندازد به صاحب آن با مبلغی که بر آن افزوده شده باز می‌گردد. این مبلغ افزوده شده بر سرمایه از کجا می‌آید؟

اقتصاددانان بورژوازی تلاش می‌کنند منبع واقعی ثروتمند شدن سرمایه‌داران را برده‌پوشی کنند و مدعی می‌شوند این افزایش از گردش کالا حاصل می‌شود. این ادعا نادرست است. در واقع هنگامی که کالاها با مبالغ پول هم ارزش با یکدیگر یعنی معادل‌ها با یکدیگر مبادله می‌شوند هیچ تولیدکننده‌ای نمی‌تواند از گردش کالا ارزشی بیشتر از ارزشی که در کالایش تجسم یافته‌است، برداشت نماید. با وجود این فرض کنیم فروشندگان موفق شوند معمولاً کالاها را بیش از ارزش آنها بفروشند مثلاً ۱۰٪ بیشتر. بنابراین همینکه این فروشندگان دوباره بصورت خریدار وارد مبادله شوند باز باید ۱۰٪ بیشتر بپردازند. پس آنچه که صاحبان کالا به عنوان فروشنده سود برد در موقع خرید به عنوان خریدار از دست می‌دهد. از طریق نوسان قیمت بازار ممکن است عده‌ای از سرمایه‌داران سود ببرند و عده‌ای ضرر کنند ولی این امر منبع دائمی افزایش سرمایه‌ی مجموع طبقه‌ی سرمایه‌داران را توضیح نمی‌دهد. چه واقعیت زندگی نشان می‌دهد که پیوسته بر سرمایه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار افزوده می‌شود.

روشن است بولداری که سرمایه‌دار شده باید در بازار کالائی سراغ داشته باشد که مصرف آن ارزشی بوجود آورد به مراتب بیشتر از ارزشی که خود دارد. به‌دیگر سخن، بولداری باید در بازار کالائی سراغ داشته باشد که ارزش مصرف آن کالا این کیفیت را دارد منبع ارزش شود. چنین کالائی، نیروی کار است.

(۲) تبدیل پول به سرمایه

هر سرمایه‌ای داهش را با مبلغ معینی پول آغاز می‌کند. پول به‌خودی خود و فی‌نفسه هنوز سرمایه نیست. هرگاه مثلاً تولیدکنندگان کوچک و مستقل کالا با یکدیگر کالا مبادله کنند، پول با خصوصیت خود بمتابهی وسیله‌ی گردش وارد بازار می‌شود ولی با وجود این، بمتابهی سرمایه بکار نمی‌آید. فرمول گردش کالا چنین است:

کالا ← پول ← کالا

(ك) ← (پ) ← (ك)

برخلاف آن، برای سرمایه‌داران تمام معنا و مفهوم گردش کالا در این است که پس از پایان گردش، بیش از آغاز آن پول بدست آید. هدف گردش افزایش ارزش سرمایه است. بنابراین فرمول عمومی سرمایه چنین است:

پول ← کالا ← پول +

(پ) ← (ك) ← پ +

در این فرمول، پول + (پ) + مبلغ پول افزایش یافته را نشان می‌دهد.

فرمول $P - K + P$ به معنی این است که ارزش مصرفی با ارزش مصرف دیگری مبادله می‌شود: تولیدکننده‌ی کالا، کالائی را که به آن نیاز ندارد، می‌دهد و در ازای آن کالای دیگری که برای مصرف لازم دارد می‌گیرد. برخلاف آن فرمول $P - K + P$ است، در این فرمول نقطه‌ی آغاز و پایان حرکت پول است. در آغاز گردش، سرمایه‌دار پول داشت و در پایان

نیروی کار به‌شابهی کالا

- ارزش و ارزش مصرف نیروی کار کالا شده

نیروی کار به‌شابهی مجموع توان جسمانی و فکری انسان که در پروسه‌ی تولید نعم مادی بکسار می‌رود در هر نظام اجتماعی یک عامل ضروری تولید را تشکیل می‌دهد ولی فقط در نظام سرمایه‌داریست که نیروی کار کالا می‌شود. سرمایه‌داری بالاترین مرحله‌ی تولید کالا است که در آن نیروی کار نیز کالا می‌شود. با تبدیل نیروی کار به کالا تولید کالا خصلت عمومی بخود می‌گیرد. ویژگی اساسی تولید سرمایه‌داری عبارتست از استثمار کار مزدوری. اجیر کردن کارگران بوسیله‌ی سرمایه‌داران چیزی جز خرید و فروش نیروی کار کالا شده نیست؛ کارگر نیروی کارش را می‌فروشد و سرمایه‌دار آنرا خریداری می‌کند. پس از اینکه سرمایه‌دار کارگر را اجیر کرد برای مدت معینی بر نیروی کارش تسلط کامل دارد. سرمایه‌دار این نیروی کار را در آنچنان پروسه‌ی تولیدی بکار می‌اندازد که در آن افزایش سرمایه جریان دارد. نیروی کار مانند هر کالای دیگری به‌قیمت معینی بفروش می‌رسد که بر اساس ارزش آن استوار است.

این ارزش - ارزش نیروی کار کالا شده - چگونه تعیین می‌شود؟ کارگر برای حفظ و نگهداری توان کارش باید نیازمندیهایش را به‌خوراک، پوشاک، کفش، مسکن و غیره برطرف نماید. برطرف ساختن نیازمندیهای لازم زندگی عبارتست از جبران انرژی به‌مصرف رسیده‌ی کارگر (مصرف عضلات، اعصاب و مغز....) و تجدید نیروی کار او. علاوه بر آن، سرمایه‌دار به‌ورود لاینقطع نیروی کار احتیاج دارد. از اینرو کارگر باید امکان یابد نه تنها زندگی خود بلکه زندگی خانواده‌اش را نیز تأمین نماید. این امر تجدید نیروی کار را تضمین می‌نماید. به‌عبارت دیگر این امر ضامن تجدیدتولید است یعنی تجدید نیروی کار کارگر بطور لاینقطع. و بالاخره سرمایه‌دار نه تنها به‌کارگران عادی نیازمندست بلکه کارگران متخصص که بتوانند با ماشینهای بفرنج کارکنند طلب می‌کند. ولی تخصص یافتن در کارهای معین به‌تحصیل و کارورزی وابسته است. از اینرو حداقل صرف هزینه برای تحصیل نسل آینده‌ی

طبقه کارگر که باید رشد نماید نیز جزء مخارج تولید و تجدید تولید نیروی کار محسوب می‌شود.

از تمام اینها چنین برمی‌آید که ارزش نیروی کار کالا شده مساویست با ارزش مخارج زندگی که برای امرار معاش کارگر و خانواده‌اش لازم است.

«ارزش نیروی کار - مانند ارزش هر کالای دیگر - از طریق زمان کار لازم برای تولید و تجدید تولید این کالای ویژه تعیین می‌شود.»* در جریان تکامل تاریخی جامعه، هم سطح نیازمندیهای متداول و معمولی کارگر و هم وسایل لازم برای رفع این نیازمندیها تغییر می‌کند. در کشورهای مختلف سطح نیازمندیهای معمولی و متداول کارگر فرق می‌کند. ویژگیهای راههای تاریخی که کشورهای معینی طی کرده‌اند و نیز شرایطی که در آن طبقه‌ی کارگر مزدور تشکیل شده کیفیت و خصوصیات نیازمندیهای آنان را تعیین می‌نماید. شرایط اقلیمی و سایر شرایط طبیعی نیز بر نیازمندیهای کارگر (غذا، پوشاک، مسکن و...) تأثیرات معینی دارند. نه تنها ارزش نعم مصرفی که برای تجدید قوای جسمانی انسان لازم است به‌حساب ارزش نیروی کار گذاشته می‌شود بلکه مخارج و هزینه‌های دیگری که برای رفع نیازمندی‌های معین فرهنگی کارگر و خانواده‌اش لازمست (و از شرایط اجتماعی که کارگران در آن بسر می‌برند و در آن پرورش می‌یابند ناشی می‌گردد) نیز جزء آنست (تحصیل کودکان، خرید روزنامه و مجله، کتاب، بلیط تئاتر و سینما و غیره.....).

سرمایه‌داران بی‌وسه و در همه جا می‌کوشند شرایط زندگی مادی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر را تا آنجا که ممکن است در نازل‌ترین سطح نگهدارند. در حالیکه کارگر علیه این تلاشهای سرمایه‌داران مقاومت می‌کند و برای ارتقاء سطح زندگی خودش به مبارزه‌ای بی‌گیر بر می‌خیزد.

هنگامی که سرمایه‌دار می‌خواهد تولید را آغاز نماید تمام آنچه که برای تولید لازمست خریداری می‌کند: ساختمان + ماشین‌ها + آلات و ابزار کار + مواد خام + مواد سوخت و... سپس با اجیر کردن کارگران پروسه‌ی تولید آغاز می‌شود. کالای تولید شده بوسیله‌ی سرمایه‌دار بفروش می‌رسد. ارزش کالای تولید شده شامل اینهاست: (اولا) ارزش وسایل تولید بمصرف رسیده + ارزش مواد خام بکار رفته +

* کارل مارکس - سرمایه جلد اول صفحه ۱۸۴

ارزش مواد سوخت بمصرف رسیده + بخش معینی از ارزش ساختمانها، ماشینها و ابزار کار. نانیا) ارزش نوینی که کارگران با کارشان در کارگاه مزبور تولید کرده‌اند. این ارزش نوین بیان کننده‌ی چیست؟

لازمه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سطح نسبتاً برتر بارآوری کار است که در آن کارگر برای بوجود آوردن ارزشی معادل با ارزش نیروی کارش فقط به‌بخشی از کار روزانه (روزانه کار) نیازمند است و این بخش از روزانه کار کافیت است که ارزش نیروی کارش را بوجود آورد.

فرض کنیم يك ساعت کار متوسط ساده يك دلار ارزش بوجود آورد و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۴ دلار باشد. در اینصورت باید کارگر برای جبران ارزش نیروی کارش ۴ ساعت در روز کار کند. ولی سرمایه‌دار نیروی کار کارگر برای تمام روز را خریداری کرده و پرولتاریا را وادار می‌کند که نه تنها ۴ ساعت بلکه تمام روز (کار روزانه - روزانه کار) کار کند. فرض کنیم کار روزانه کارگر ۸ ساعت باشد. در طول این ۸ ساعت کارگر ارزشی معادل ۸ دلار بوجود می‌آورد در حالیکه ارزش نیروی کارش ۴ دلار است.

بنابراین می‌بینیم ارزش مصرف ویژه‌ی نیروی کار کالا شده برای خریدار این کالا یعنی برای سرمایه‌دار در کجاست. با خرید نیروی کار، سرمایه‌دار بر توان کارگر برای کار کردن مسلط و جیره می‌شود و او را به‌کار وادار می‌نماید. سرمایه‌دار از نیروی کاری که خریداری کرده در بروسه‌ی کار - که خود بروسه‌ی تولید ارزش است - سود می‌برد. بنابراین، خصوصیت نیروی کار کالا شده عبارتست از ارزش مصرف که خود منبع ارزش است و در واقع ارزشی بیش از آنچه دارد بوجود می‌آورد.

تولید ارزش اضافی

- بمشابه‌ی قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری

ارزشی که در بروسه‌ی مصرف نیروی کار بوجود می‌آید شامل دو مقدار مختلف

است. اختلاف دو مقدار ارزش شرط مقدماتی ضرور برای استثمار سرمایه‌داریست. در مثال ما (صفحه ۲۲) سرمایه‌دار بجای ۴ دلاری که بابت اجیر کردن کارگر خرج کرده است ۸ دلار که کار کارگر بوجود آورده برداشت می‌نماید. سرمایه‌دار سرمایه‌ی اصلی بکار انداخته را با افزوده‌ای بالغ بر ۴ دلار دوباره بدست می‌آورد. این افزوده عبارتست از ارزش اضافی (اضافه ارزش).

ارزش اضافی ارزشی است که کار کارگر مزدور بیش از ارزش نیروی کارش تولید می‌کند و آنرا سرمایه‌دار بدون پرداخت اجرت نصاحب می‌نماید. بنابراین ارزش اضافی، محصول کار بدون اجرت کارگر است.

کار کارگر مزدور بدو بخش تقسیم می‌شود: کار لازم + کار اضافی. در طی زمان کار لازم، کارگر ارزشی معادل با ارزش کارش تولید می‌کند. در طی زمان کار اضافی، کارگر ارزش اضافی تولید می‌کند.

کار کارگران در سرمایه‌داری عبارتست از بروسه‌ی مصرف نیروی کار کالا شده بوسیله‌ی سرمایه‌داران و یا به‌عبارت دیگر کار کارگران در سرمایه‌داری بروسه‌ایست که در طی آن سرمایه‌دار ارزش اضافی از کارگران بیرون می‌کشد. بروسه‌ی کار در سرمایه‌داری دارای دو ویژگی اساسی است: اولاً کارگر تحت کنترل سرمایه‌دار کار می‌کند و کارش به‌سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد. نانیا نه تنها کار کارگران به‌سرمایه‌داران تعلق دارد بلکه محصولات کار کارگر نیز به‌سرمایه‌دار تعلق دارد. این دو ویژگی بروسه‌ی کار، کار کارگر مزدور را به‌کاری منفور مبدل می‌سازد.

هدف مستقیم تولید سرمایه‌داری بوجود آوردن ارزش اضافی است. در نتیجه در سرمایه‌داری فقط آن کاری کاربردآور است که ارزش اضافی بوجود آورد. اگر کارگران ارزش اضافی بوجود نیاورند کارشان بارآور نبوده و برای سرمایه‌دار بی‌فایده و بی‌فایده محسوب می‌شود.

استثمار سرمایه‌داری در مقایسه با اشکال دیگر استثمار (استثمار در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی) پوشیده و نهانست. هنگامی که کارگر مزدور نیروی کارش را به‌سرمایه‌دار می‌فروشد. در نگاه اول این معامله بصورت مبادله‌ی عادی بین صاحب کالاها بنظر می‌رسد: مبادله‌ی عادی کالا (نیروی کار) با پول که بر اساس مبادله‌ی متعادل در انطباق با قانون ارزش انجام می‌گیرد. با وجود این، خرید و فروش نیروی کار فقط شکل ظاهری است و در پس آن استثمار کارگران

بوسیله سرمایه‌داران، تصاحب کار بدون اجرت کارگر بوسیله سرمایه‌دار بدون هیچ معادلی نهفته است.

در توضیح ماهیت استثمار سرمایه‌داری قبلاً به‌عنوان شرط مقدماتی بیان کردیم که سرمایه‌دار هنگامی که کارگر را اجیر می‌کند تمام ارزش نیروی کارش را که با قانون ارزش تعیین می‌شود، می‌پردازد. علاوه بر آن در تحلیل مزدکار (کارمزد) نشان خواهیم داد قیمت نیروی کار، برخلاف سایر کالاها، معمولاً پایین‌تر (نازلتر) از قیمت ارزش آن گرایش می‌یابد. بدین ترتیب استثمار طبقه‌ی کارگر بوسیله‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار بازهم بیشتر می‌شود.

سرمایه‌دار به‌کارگر مزدور فقط آنگاه امکان کار کردن و در نتیجه امکان زندگی کردن می‌دهد که کارگر مدت معینی بدون اجرت و پاداش برایش کار کند. هرگاه کارگر کارگاه سرمایه‌داری را ترک کند باید کارگاه دیگر سرمایه‌داری را جستجو کند که در آن نیاز تحت استثمار مشابه و یا شدیدتری قرار خواهد گرفت. کارگر نمی‌تواند بدون کار کردن برای سرمایه‌داران زندگی کند. مارکس سیستم کارمزدوری را به‌مثابه‌ی سیستم بردگی مزدوری افشا نمود و ثابت کرد که بردگان روم به‌زنجیر بسته شده بودند در حالیکه کارگران مزدور با رشته‌هایی نامرئی به‌صاحب آنها بسته شده‌اند. اینان همانا طبقه‌ی سرمایه‌دار در مجموع می‌باشند.

ارزش اضافی که از طریق کار بدون اجرت کارگران مزدور بوجود می‌آید، منبع عمومی درآمد گروه‌های مختلف بورژوازی، صاحبان صنایع، تجار و بازرگانان، بانکداران و نیز طبقه‌ی ملاکین زمین و مستغلات می‌باشد که بوسیله‌ی کار خود آنها بدست نیامده. سرمایه، ارزش اضافی را اختراع نکرده است. در هر کجا که جامعه از استثمارگران و استثمارشوندگان تشکیل می‌شود طبقات حاکم از طبقات استثمار شونده ارزش اضافی بیرون می‌کشند. اما برخلاف برده‌داران و اربابان فئودال که با حاکمیت اقتصاد جنسی بخش عمده‌ی محصول کار اضافی بردگان و دهقانان وابسته به‌زمین را برای رفع نیازمندیهای مستقیم خودشان به‌مصرف می‌رسانیدند، سرمایه‌دار تمام محصول کار اضافی کارگران مزدور را به‌پول تبدیل می‌کند. بخشی از این پول را برای خرید نعم مصرفی و اشیاء مصرفی تجملاتی بکار می‌برد ولی بخش دیگر این پول را از نو به‌مثابه‌ی سرمایه‌ی افزایش یافته به‌گردش می‌اندازد که خود ارزش اضافی برایش تولید می‌کند. از اینرو سرمایه همانطور که مارکس بیان کرده

است تنه‌ی کار اضافی است. مارکس می‌گوید: «هدف دائمی تولید سرمایه‌داری این است که با حداقل سرمایه‌ی برتاب شده حداکثر ارزش فوق‌العاده (ارزش اضافی) با حداکثر محصول اضافی تولید نماید.»^۱ نیل به‌این هدف از طریق گسترش تولید و از طریق استثمار پیوسته بیشتر کارمزدوری امکان دارد.

شکار ارزش اضافی نیروی برانگیزنده‌ی عمده در تولید سرمایه‌داری است. این امر بین سرمایه‌داران رقابت بی‌امانی برمی‌انگیزد و به‌توسعه‌ی پیوسته بیشتر تولید به‌رشد تکنیک و رشد نیروهای مولد جامعه‌ی بورژوازی می‌انجامد. هیچ یک از نظام‌های استثمار سابق نه برده‌داری و نه فئودالیسم دارای چنین قدرتی نبودند که بتوانند تا این اندازه گسترش تولید و رشد تکنیک را پیش رانند. در عین حال، شکار ارزش اضافی تضادهای آنتی ناپذیر عمیق بین کار و سرمایه را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب آناارشی تولید را تشدید کرده و به‌پروسیه‌ی تکامل تولید سرمایه‌داری خصلتی بی‌نهایت پرتضاد و فوق‌العاده و ناموزون می‌دهد و سبب می‌شود نیروهای مولده‌ی معتابهی هدر رود.

تولید ارزش اضافی بیان‌کننده‌ی قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است. مارکس می‌نویسد: «تولید ارزش اضافی یا بیشتر ساختن قانون مطلق این شیوه‌ی تولیدی است.»^۲

لینن، آموزش ارزش اضافی را پایه‌ی اساسی تئوری اقتصاد مارکس نامید.^۳ تولید ارزش اضافی به‌مثابه‌ی قانون حرکت اقتصاد سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیری رشد و تعمیق تضادهای آنرا ایجاد می‌کند.

مارکس با کشف ماهیت استثمار سرمایه‌داری ضربه مهلکی بر ادعاهای اقتصاددانان بورژوازی دابر بر هماهنگی منافع و خواسته‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار وارد کرد و طبقه‌ی کارگر را در مبارزه بخاطر رهائی آنان از زیر یوغ سرمایه به‌اسلحه‌ی ایدئولوژی نیرومندی مسلح ساخت.

* کارل مارکس: تئوریهائی درباره‌ی ارزش اضافی (چهارمین جلد سرمایه) بخش ۲.

** کارل مارکس: سرمایه، جلد اول ص ۶۴۷

*** لینن: کارل مارکس و سرنوشت تاریخی آموزشهای مارکس، آنا راج ۱۸

سرمایه بمثابه‌ی مناسبات تولید اجتماعی

سرمایه‌ی ثابت + سرمایه‌ی متغیر

اقتصادیون بورژوازی هر نوع ابزار کار با هر نوع وسیله‌ی تولید را - از سنگ و چوبدستی که انسانهای اولیه بکار می‌بردند، گرفته تا سایر چیزها - سرمایه تلقی می‌کنند. این تعریف سرمایه هدفش اینست که ماهیت استثمار کارگران را بوسیله‌ی سرمایه‌داران پنهان نگهدارد و سرمایه را شرط جاودانی و لاینفیر هستی جامعه‌ی بشری جا بزند.

در واقع چوبدستی یا سنگ بمثابه‌ی ابزار کار مورد استفاده‌ی انسانهای اولیه قرار می‌گرفتند ولی با وجود این سرمایه نبودند. همچنین کار افزارها و مواد خام که پیشه‌وران بکار می‌بردند و سایر آلات و ابزار، بذر، حیوانات بارکش که دهقانان بکار می‌بردند و همه‌ی اینها در اقتصادی که بر اساس کار شخصی آنان استوار بود، جریان می‌یافت؛ سرمایه محسوب نمیشوند. وسایل تولید، تازه در مرحله‌ی معینی از بروسی رشد و تکامل تاریخ به سرمایه تبدیل می‌شوند و آن هنگامی است که وسایل تولید در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران قرار گیرد و بمثابه‌ی وسیله‌ای برای استثمار کارمزدوری بکار روند. با پرکناری نظام سرمایه‌داری وسایل تولید به مالکیت اجتماعی در می‌آید و دیگر سرمایه نیست. بنابراین سرمایه شیء نیست بلکه رابطه‌ی اجتماعی (مناسبات اجتماعی) معین و گذران تاریخی است بین انسانها در بروسی تولید.

سرمایه ارزشی است که از طریق استثمار کارگران مزدور ارزش اضافی بوجود می‌آورد. بنا به اصطلاح مارکس «سرمایه کار مرده‌ای است که مانند وامییر فقط بامکیدن خون، بامکیدن کار زنده جان می‌گیرد و هرچه بیشتر کار زنده بمکند بیشتر به زندگی ادامه میدهد.»

مناسبات تولید بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر در سرمایه تجسم می‌یابد و چنان است که سرمایه‌داران بمثابه‌ی مالکین وسائل تولید و شرایط تولید، کارگران مزدوری را که برای آنان ارزش اضافی تولید می‌کنند استثمار می‌کنند. این مناسبات تولد مانند سایر مناسبات تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل مناسبات بین اشیاء

بخود می‌گیرد و بصورت کیفیت اشیاء - وسایل تولید - بنظر می‌رسد که برای سرمایه‌داران سودآورست.

خصلت فقیسیم سرمایه (بت شدن سرمایه) در اینست که در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری این شبهه پدید می‌آید که گوئی وسایل تولید (یا مبلغ معینی پول که با آن وسایل تولید می‌توان خرید) اشیائی هستند با کیفیتی معجزه‌آسا، کیفیتی که برای مالک آن درآمد منظم بدون کارکردن تأمین می‌سازد.

بخشهای (اجزاء) مختلف سرمایه در تشکیل و ایجاد ارزش فرآورده‌هایی که در کارگاههای سرمایه‌داری تولید می‌شوند نقش‌های مختلفی ایفا می‌کنند.

بخش معینی از سرمایه را صاحب آن برای ساختمان کارگاه، برای خرید آلات و ابزار و ماشینها و نیز برای خرید مواد خام، مواد سوخت و مصالح و مواد کمکی مصرف می‌نماید. ارزش این بخش از سرمایه به همان میزانی که وسایل تولید در بروسی کار بمصرف می‌رسند، یا جزء بروسی کار می‌شوند بمحساب ارزش کالاهای تازه ساخته شده گذاشته می‌شود. این بخش از سرمایه که بشکل ارزش وسایل تولید موجود است در بروسی تولید افزایش نمی‌یابد و از اینرو سرمایه‌ی ثابت نامیده می‌شود.

بخش دیگر سرمایه را سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار، اجیر کردن کارگران بکار می‌برد. در ازای این بخش از سرمایه‌ی بمصرف رسیده پس از پایان گرفتن بروسی تولید، سرمایه‌دار ارزش نونی برداشت می‌نماید که آنرا کارگران مزدور در کارگاه، سرمایه‌دار تولید کرده‌اند. این ارزش نو - همانطور که دیدیم بیش از ارزش نیروی کار است که سرمایه‌دار خریداری کرده است. بنابراین، آن بخش از سرمایه که برای اجیر کردن کارگران مزدور بمصرف رسیده در بروسی تولید افزایش می‌یابد؛ از اینرو افزایش می‌یابد که کارگر ارزش اضافی تولید می‌کند و آنرا سرمایه‌دار تصاحب می‌کند. این بخش از سرمایه که برای خرید نیروی کار (یعنی برای اجیر کردن کارگر) بمصرف میرسد و در بروسی تولید افزایش می‌یابد سرمایه متغیر نامیده می‌شود. مارکس سرمایه‌ی ثابت را با حرف (ث) و سرمایه‌ی متغیر را با حرف (م) و ارزش اضافی را با (ض) بطور اختصار بیان کرده است.

نجزیه‌ی سرمایه به سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر اولین بار بوسیله‌ی مارکس

تعیین شد. از این طریق برایش ممکن شد نقش ویژه سرمایه‌ی متغیر را که برای خرید نیروی کار بمصرف می‌رسد کشف نماید. استثمار کارگران مزدور بوسیله‌ی سرمایه‌داران منبع واقعی ارزش اضافی است.

کشف خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسم یافته بهمارکس امکان داد تفاوت بین سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر را تعیین نموده و ماهیت استثمار سرمایه‌داری را کشف نماید. مارکس به اثبات رسانید که کارگر از طریق کارش در آن واحد هم ارزش نو بوجود می‌آورد و هم ارزش وسایل تولید که هر دو را به کالاهائی که در دست نهیه است منتقل می‌نماید. کار کارگر بمنابهی کار مشخص معین، ارزش وسایل تولید، بکار رفته را بر فرآورده منتقل میکند. کار همان کارگر، بمنابهی کار مجرد - بمنابهی مصرف نیروی کار بطور کلی - ارزش نو بوجود می‌آورد.

این دو جنبه‌ی پروسه‌ی کار بطور محسوسی با هم اختلاف دارند. مثلاً چرخ ریسنده‌ی با دو برابر ساختن بارآوری کار در همان شاخه‌ی تولید در جریان کار روزانه با دو برابر ارزش وسایل تولید بر فرآورده (محصول) منتقل میکند. زیرا دو برابر مقدار عادی پنبه می‌ریسد. با وجود این ارزش نویسی که تولید می‌کند به اندازه‌ی سابق است.

نرخ ارزش اضافی

درجه‌ای استثمار کارگر بوسیله‌ی سرمایه‌دار در نرخ ارزش اضافی تجلی می‌یابد. نرخ ارزش اضافی عبارتست از درصد نسبت ارزش اضافی به سرمایه‌ی متغیر (م/ض). نرخ بهره‌ی سرمایه‌داری - برخلاف نرخ ارزش اضافی از طریق نسبت بین ارزش اضافی و کل سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود. یعنی:

$$\frac{\text{ض}}{\text{م} + \text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} = \text{نرخ بهره سرمایه‌داری}$$

نرخ ارزش اضافی نشان می‌دهد که کار بمصرف رسیده‌ی کارگران به چه نسبتی به دو جزء، کار لازم و کار اضافی، تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر چه بخشی از کار روزانه‌ی پرولتاریا برای جبران ارزش نیروی کارش بمصرف میرسد و چه بخشی از

کار روزانه‌اش بدون اجرت برای سرمایه‌دار بمصرف میرسد. مارکس نرخ ارزش اضافی را (ض +) علامت گذاری کرد. بنابراین فرمول زیر حاصل می‌گردد:

$$\frac{\text{ض}}{\text{م}} = \text{ض} +$$

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}}$$

در مثال ما (ص ۳۴) نرخ ارزش اضافی بصورت درصد چنین است:

دلار: ارزش اضافی (ض)

دلار: سرمایه متغیر (م)

در مثال ما نرخ ارزش اضافی بالغ بر ۱۰۰ درصد (۱۰۰٪) است. این بدان معنی است که در مثال ما کارگر به دو بخش مساوی تقسیم می‌شود: کار لازم و کار اضافی. با رشد سرمایه‌داری نرخ ارزش اضافی نیز افزایش می‌یابد و این مبین تشدید درجه‌ی استثمار پرولتاریا بوسیله‌ی بورژوازی است. سریع‌تر از افزایش نرخ ارزش اضافی افزایش حجم ارزش اضافی است زیرا تعداد کارگران مزدوری که بوسیله‌ی سرمایه‌دار استثمار می‌شوند پیوسته افزایش می‌یابد.

لنین در مقاله‌ای تحت عنوان «مزدهای کار و بهره‌ی سرمایه‌داران در روسیه» که در سال ۱۹۱۲ نوشت درجه‌ی استثمار پرولتاریا را در روسیه‌ی قبل از انقلاب چنین محاسبه کرد. بر اساس تحقیقات رسمی کارخانه‌ها و کارگاهها در سال ۱۹۰۸ - که بی‌تردید ارقام مزد کار کارگران زیادت‌تر و ارقام بهره‌ی سرمایه‌داران پائین‌تر می‌باشد.

مجموع مزد کارگران ۵۵۵/۷ میلیون روبل.

مجموع بهره‌ی سرمایه‌داران ۵۶۸/۷ میلیون روبل.

مجموع تعداد کارگران کارگاههای بزرگ بررسی شده ۲۲۵۴۰۰۰ نفر بنابراین، مزد متوسط يك کارگر در سال ۲۴۶ روبل بوده و هر کارگر بطور متوسط نسالیانه ۲۵۲ روبل بهره‌برای سرمایه‌داران تولید کرده است. نتیجه اینکه کارگر در روسیه‌ی تزاری بخش کمی از کار روزانه‌اش را برای خودش کار می‌کرد و بخش بیشتر کار روزانه‌اش را برای سرمایه‌دار کار

می‌کرده است.

ارزش اضافی مطلق

ارزش اضافی نسبی

کار روزانه و حدود آن

مبارزه برای کوتاه کردن کار روزانه

هر سرمایه‌داری تلاش می‌کند برای افزایش مقدار ارزش اضافی بخش کار اضافی را که از کارگر بیرون می‌کشد بهر شیوه‌ای که امکان دارد افزایش دهد. در اولین مراحل رشد و تکامل سرمایه‌داری - هنگامی که تکنیک هنوز چندان رشد نیافته بود و نسبتاً آهسته و بکندی جریان داشت - افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی کردن کار روزانه جنبه‌ی غالب داشت.

برای مثال کار روزانه‌ای ۱۲ ساعته را انتخاب نمائیم که ۶ ساعت آن کار لازم و ۶ ساعت آن کار اضافیست. این کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته را به شکل خطی مدج ترسیم می‌کنیم و هر درجه‌ی آن برابر یک ساعت است. توضیح آن چنین خواهد بود:

کار روزانه ۱۲ ساعت

۱۲	۱۱	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۶	۵	۴	۳	۲	۱

کار لازم = ۶ ساعت + کار اضافی = ۶ ساعت

۶	۵	۴	۳	۲	۱	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

فرض کنیم سرمایه‌دار ارزش اضافی را که به جیب او سرازیر می‌شود از طریق طولانی کردن کار روزانه‌ی کارگر (۲ ساعت) افزایش دهد. در اینصورت نمودار کار روزانه چنین خواهد شد:

کار روزانه = ۱۴ ساعت (۱۲+۲ ساعت)

۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
----	----	----	----	----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

کار لازم = ۶ ساعت + کار اضافی = ۸ ساعت

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

زمان کار اضافی از طریق طولانی کردن مطلق کار روزانه‌ی کارگر افزایش می‌یابد که در آن، مدت کار لازم بدون تغییر باقی می‌ماند. ارزش اضافی تولید شده از طریق طولانی کردن کار روزانه‌ی کارگر یعنی ارزش اضافی مطلق.

سرمایه‌دار در تلاش خود برای افزایش نرخ ارزش اضافی کوشش می‌کند. کار روزانه‌ی کارگر را به حداکثر افزایش دهد. کار روزانه آن مدتی از شبانه روز (۲۴ ساعت) است که کارگر اجیر شده در درون کارگاه سرمایه‌دار کار می‌کند. اگر امکان داشته باشد سرمایه‌دار کارگوش را وادار خواهد کرد که تمام شبانه روز (۲۴ ساعت) کار کند. ولی انسان به مدت معینی نیازمند است که در طی آن تجدید قوا کند: استراحت نماید، بخوابد، غذا بخورد، شستشو کند و..... در واقع محدودیت صرفاً جسمانی کار روزانه در این امر قرار دارد (تجدید قوا). در مجاورت محدودیت جسمانی، محدودیت اخلاقی کار روزانه‌ی کارگر نیز وجود دارد، زیرا کارگر برای رفع نیازمندیهای اجتماعی و فرهنگی خود به وقت کافی احتیاج دارد.

سرمایه تشنه‌ی ارزش اضافیست. نه مایبست محدودیت اخلاقی را مورد توجه قرار دهد و نه به محدودیت صرفاً جسمانی زمان کار روزانه‌ی کارگر پای بند است. بنا به اصطلاح مارکس سرمایه نسبت به سلامتی و زندگی کارگران بی‌امان است. استثمار راهزنانه‌ی نیروی کار از عمر پرولتاریا می‌کاهد و به افزایش مرک و میر اهالی کارگر منجر می‌شود.

در مرحله‌ی بیدایش سرمایه‌داری قدرت دولتی قوانین ویژه‌ای به سود بورژوازی نصیب نمود تا کارگران مزدور را وادار سازند حتی الامکان طولانی‌تر کار کنند. در آن موقع تکنیک در سطح نازلی قرار داشت. توده‌های دهقانان و پیشه‌وران در شرایط و موقعیتی بسر می‌بردند که بطور مستقل کار کنند. در نتیجه سرمایه تعداد زیادی کارگر در اختیار نداشت.

این اوضاع با رشد و گسترش تولید ماشینی و پرولتاریزه شدن بیشتر اهالی تغییر یافت. از این پس به اندازه‌ی کافی کارگر در اختیار سرمایه قرار گرفت و کارگران برای اینکه از گرسنگی نمانند ناچار شدند به بندگی سرمایه‌داران تن در دهند. دیگر

برای طولانی کردن کار روزانه قوانین دولتی لزومی نداشت. سرمایه این امکان را یافت که مدت کار را با فشارهای اقتصادی تا حداکثر طولانی نماید. در چنین شرایطی طبقه کارگر مبارزه‌ی سرسختانه‌ای را آغاز نمود تا کار روزانه را کاهش دهد. در مبارزه بخاطر کاهش قانونی کار روزانه است که بنا به گفته‌ی مارکس «در همه جا از جنبشهای پراکنده‌ی اقتصادی کارگران، جنبش سیاسی رشد می‌یابد؛ یعنی جنبش طبقه بخاطر تحقق بخشیدن به منافع خود به شکل عام - به شکلی که قدرت عمومی و لازم الاجرای اجتماعی داشته باشد.» مبارزه بخاطر تصویب قوانین دولتی برای محدود ساختن کار روزانه قبل از همه در انگلستان انجام گرفت.

کارگران انگلیسی با مبارزه‌ای بیکیفر به تصویب قانونی در سال ۱۸۳۳ نائل شدند. طبق آن، کار کودکان کمتر از ۱۳ سال به ۸ ساعت در روز و کار روزانه جوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله به ۱۲ ساعت در روز محدود شد. در سال ۱۸۴۴ قانونی برای محدودیت کار زنان به ۱۲ ساعت و کار کودکان به ۶/۵ ساعت تصویب شد. در اکثر موارد کودکان و زنان مشترکاً با مردان مشغول به کار بودند، از اینرو در کارگاههایی که مشمول قانون کارخانه شده بودند بتدریج قانون ۱۲ ساعت کار روزانه شامل تمام کارگران شد. طبق قانون سال ۱۸۴۷ کار روزانه برای جوانان و زنان ۱۰ ساعت تعیین شد. طبق قانون سال ۱۹۰۱ کار روزانه‌ی کارگران در ۵ روز اول هفته ۱۲ ساعت و در روز ششم هفته ۵/۵ ساعت تعیین گردید.

بهمان میزانی که مقاومت کارگران افزایش می‌یافت سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز ناگزیر شدند قوانینی درباره‌ی محدودیت کار روزانه تصویب نمایند. پس از تصویب چنین قوانینی کارگران ناگزیر بودند که پیوسته برای اجرای آنها بی‌امان مبارزه کنند.

مبارزه بخاطر محدودیت زمان کار هنگامی سرسختانه‌تر شد که طبقه‌ی کارگر به عنوان شعار مبارزه کار روزانه‌ی ۸ ساعتی را مطرح ساخت. این مطالبه در سال ۱۸۶۶ بوسیله‌ی کنگره‌ی کارگران آمریکا و کنگره

انترناسیونال اول به پیشنهاد مارکس اعلام شد. مبارزه بخاطر ۸ ساعت کار روزانه نه تنها بخش لاینفک مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا بلکه بخش ضروری مبارزه‌ی سیاسی پرولتاریا نیز شد. در روسیه‌ی تزاری اولین قانون کار در اواخر قرن نوزدهم تصویب شد. پس از اعتصاب مشهور پرولتاریای پترزبورگ کار روزانه طبق قانون سال ۱۸۹۷ به ۱۱/۵ ساعت کاهش یافت. این قانون بنا به گفته‌ی لنین اولین امتیازی بود که کارگران روسی از حکومت تزاری گرفتند.

قبل از اولین جنگ جهانی در اغلب کشورهای سرمایه‌داری کار روزانه بیش از ۱۰ ساعت بود. به سال ۱۹۱۹ در واشینگتن نمایندگان چندین کشور سرمایه‌داری تحت تاثیر انقلاب کبیر اکتبر شوروی - که ۸ ساعت کار روزانه را برای کارگران بهارمغان آورد - و از ترس رشد و گسترش جنبش انقلابی توافق کردند که کار روزانه‌ی ۸ ساعتی در مقیاس جهانی انجام گیرد ولی بعداً تمام دولتهای بزرگ سرمایه‌داری از تایید آن سربچی نمودند. با وجود این در سالهای بعد در کشورهای متعدد در اثر مبارزات سرسختانه‌ی طبقه‌ی کارگر، کار روزانه ۸ ساعته اجرا شد. ولی موسسات سرمایه‌داری این کوتاه شدن کار روزانه را با افزایش شتاب و شدت کار جبران کردند. در تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری علاوه بر شتاب و شدت حداکثر کار بازمانند سابق مدت کار روزانه طولانی شد - مخصوصاً در صنایع اسلحه‌سازی.

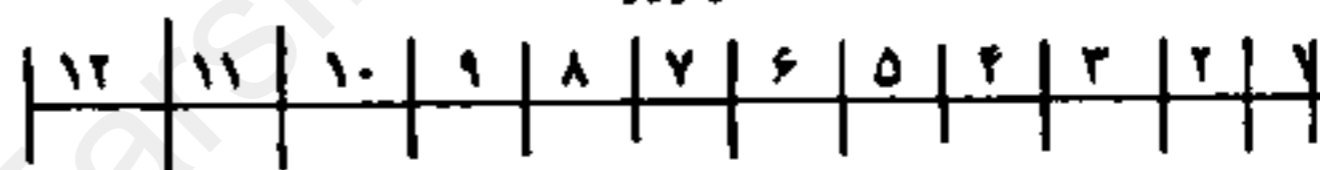
در کشورهای مستعمره و وابسته و نیز در اغلب کشورهای که از نظر اقتصادی ضعیف هستند کار روزانه‌ی زحمتکشان بی‌اندازه طولانیست. ولی در سالهای اخیر طبقه‌ی کارگر در یک سلسله از این کشورها با مبارزات سیاسی موفق شد به محدود کردن قانونی کار روزانه نائل آید.

تولید ارزش اضافی نسبی

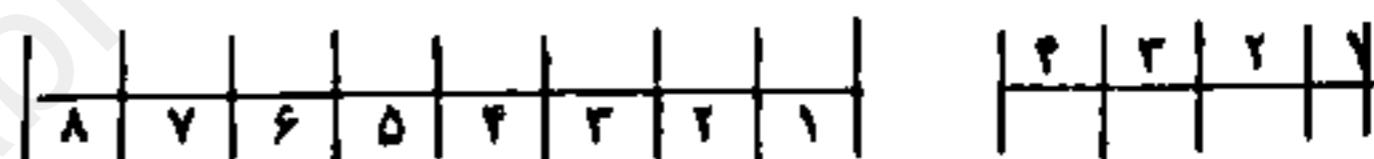
افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی کردن کار روزانه - همانطور که بیان شد - با مقاومت کارگران روبرو می‌شود. این امر سرمایه‌داران را وادار می‌کند که به‌مدت دیگری توسل جویند تا میزان استثمار کارگران را بالا برند. این متد چنین

است که طول کار روزانه ثابت و زمان کار لازم کوتاه می‌شود بطوریکه ارزش اضافی که به جیب‌های سرمایه‌داران سرازیر می‌شود افزایش می‌یابد. افزایش بارآوری کار، در شاخه‌هایی که نعم و وسایل مصرفی برای کارگران تولید می‌شود و نیز در شاخه‌هایی که ابزار و مصالح لازم برای تهیه نعم و وسایل مصرفی تهیه می‌شود، سبب می‌گردد که زمان کار لازم برای تهیه آنها کوتاه‌تر شود. در نتیجه ارزش وسایل زندگی کارگر کاهش می‌یابد و متناسب با آن ارزش نیروی کار نیز تنزل می‌نماید. اگر در گذشته برای تولید وسایل زندگی کارگر ۶ ساعت کار بمصرف می‌رسانید حال بنا به فرض ما فقط ۴ ساعت کار بمصرف می‌رساند. در این صورت کار روزانه چنین خواهد بود:

کار روزانه = ۱۲ ساعت



کار لازم = ۴ ساعت کار اضافی = ۸ ساعت



طول کار روزانه ثابت باقی مانده ولی زمان کار اضافی از اینرو افزایش یافته که تناسب بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی تغییر کرده است. ارزش اضافی که از طریق کاهش زمان کار لازم و متناسب با آن افزایش زمان کار اضافی در اثر ارتقاء بارآوری کار پدید می‌آید ارزش اضافی نسبی نامیده می‌شود.

در حالیکه در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری ارزش اضافی مطلق تقدم داشت. با رشد تولید ماشینی سرمایه‌داران می‌کوشند از طریق افزایش ارزش اضافی نسبی استثمار کارگران را تشدید کنند زیرا تکنیک رشد یافته امکان می‌دهد بارآوری کار سریعاً ارتقاء یابد. در عین حال سرمایه‌داران مانند سابق تلاش می‌کنند کار روزانه را طولانی‌تر کرده و مخصوصاً برشتاب و شدت کار بیفزایند. شتاب و شدت بیشتر کار برای سرمایه‌داران مانند طولانی کردن کار روزانه اهمیت دارد: طولانی کردن کار روزانه از ۱۰ ساعت به ۱۱ ساعت و با شتاب و شدت بیشتر کار به نسبت ۱۰٪ بیشتر از سابق عواید یکسانی به جیب سرمایه‌دار سرازیر می‌کند. از سوی دیگر شتاب و شدت بیشتر کار مانند ارتقاء بارآوری کار برای سرمایه‌داران حائز اهمیت است: این امر بدان منجر می‌گردد که کار اضافی افزایش یابد و در نتیجه تناسب بین کار لازم

و کار اضافی تغییر نماید.

ارزش اضافی فوق‌العاده

ارزش اضافی فوق‌العاده نوعی ارزش اضافی است. ارزش اضافی فوق‌العاده هنگامی بوجود می‌آید که هر سرمایه‌دار منفرداً در کارگاهش ماشین نو و مند تولید کاملتر از آنچه که در اکثر کارگاههای همان رشته‌ی تولید رواج دارد بکار اندازد. با این روش در کارگاه این سرمایه‌دار منفرد، بارآوری کار بیش از حد متوسط بارآوری کار در همان رشته‌ی تولیدی خواهد بود. در نتیجه ارزش منفرد کالائی که در کارخانه‌ی این سرمایه‌دار تولید می‌شود نازلتر از ارزش اجتماعی کالای مزبور خواهد بود. از آنجا که ارزش کار از طریق ارزش اجتماعی آن تعیین می‌شود، سرمایه‌دار نرخ اضافه ارزشی مافوق نرخ رایج بدست می‌آورد.

فرض کنیم بکنفر کارگر در کارگاه دخانیات ساعتی ۱۰۰۰ عدد سیگار تولید می‌کند و روزانه ۱۰ ساعت کار کند. در طی ۵ ساعت کار ارزشی بوجود می‌آورد که معادلت با ارزش نیروی کارش. هنگامی که در کارگاه ماشینی بکار افتد که بارآوری کار دو برابر شود در اینصورت کارگر مانند سابق در ۱۰ ساعت کار روزانه‌اش ۱۰۰۰۰ سیگار تولید نمی‌کند بلکه ۲۰۰۰۰ سیگار تولید میکند. ارزش نیروی کار کارگر (که بخشی از ارزش نوین تولید شده است) در ۵۰۰۰ سیگار تجسم می‌یابد: یعنی در محصول ۲/۵ ساعت کار. عواید صاحب کارگاه بخش باقیمانده‌ی ارزش نوین تولید شده است (منهای بخش منتقل‌شده سرمایه‌ی ثابت) که در ۱۵۰۰۰ سیگار تجسم می‌یابد. یعنی محصول ۷/۵ ساعت کار. بدین ترتیب زمان کار لازم کارگر کوتاه‌تر و زمان کار اضافی متناسب با آن بیشتر می‌شود. کارگر ارزش نیروی کارش را دیگر مانند سابق با ۵ ساعت کار جبران نمی‌کند. بلکه ۲/۵ ساعت کفایت. کار اضافی او از ۵ ساعت سابق اینک به ۷/۵ ساعت افزایش می‌یابد. نرخ ارزش اضافی ۳ برابر می‌شود.

ارزش اضافی فوق‌العاده، مازاد ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد که بیش از نرخ

عادی است. ارزش اضافی فوق‌العاده از اینرو به جیب سرمایه‌دار سرانجام می‌شود که ارزش منفرد کالائی که در کارگاه او تولید می‌شود نازل است. برداشت ارزش اضافی فوق‌العاده در هر کارگاه منفرد پدیده‌ی موقتی است. دیر یا زود اکثریت کارخانه‌داران همان شاخه‌ی تولید ماشینهای جدید را در کارخانه‌ی خود بکار می‌برند و آنهایی که به اندازه‌ی کافی سرمایه ندارند در مبارزه‌ی رقابت عقب می‌مانند. در نتیجه زمان کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی کالای مربوط ضرورت دارد کمتر می‌شود. ارزش این کالا تنزل می‌یابد و سرمایه‌داری که قبل از دیگران تکنیک و متد نو را بکار بسته دیگر نمی‌تواند ارزش اضافی فوق‌العاده بدست آورد.

هر سرمایه‌دار منفرد به‌ر کردن جیب خود علاقمند است. ولی بالاخره اقدامات منفرد هر يك از سرمایه‌داران منفرد به‌رشد تکنیک و رشد نیروهای مولد جامعه‌ی سرمایه‌داری منجر می‌شود. در عین حال تلاش هر يك از سرمایه‌داران برای بدست آوردن ارزش اضافی سبب می‌شود که دستاوردهای تکنیکی خود را در برابر سایر رقبای خود پنهان دارند و این امر به‌پیدایش مخفی نگهداشتن کار و اشتغال و مخفی نگهداشتن دستاوردهای نوین تکنیک و تکامل آن منجر می‌شود. نتیجه این‌که سرمایه‌داری که رشد نیروهای مولد را تسریع می‌کند در عین حال این رشد را تا سرحدّ معینی محدود می‌سازد. بنابراین رشد نیروهای مولد در سرمایه‌داری با منظره‌ای پر تضاد جریان می‌یابد. سرمایه‌داران ماشینهای نوین را فقط هنگامی بکار می‌اندازند که برای افزایش ارزش اضافی مفید آید. بکار بردن ماشینهای جدید اساس ارتقاء میزان استثمار پرولتاریا را تشکیل می‌دهد که سرمایه‌داران به‌ر وسیله‌ای در پیش می‌گیرند. پیشرفت تکنیک به‌بهای قربانیهای بیشمار و محرومیت‌های چندین نسل طبقه‌ی کارگر ادامه می‌یابد. بدین ترتیب سرمایه‌داری با نیروهای عمده‌ی مولد جامعه - طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان - بی‌امان رفتار می‌کند.

ساختمان طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری

- دولت بورژوازی -

تقسیم جامعه به طبقات و اصناف مختلف از مشخصات جامعه‌ی برده‌داری و نیز از

مشخصات شیوه‌ی تولید فتودالی بود. این تقسیم به‌پیدایش استروکتور اجتماعی (ساخت اجتماعی) بفرنج هیرارشی (سلسله مراتب حاکمیت) منجر شد. عصر بورژوازی تضادهای طبقاتی را ساده کرد. قدرت غیر شخصی پول و استبداد بی‌حد و حصر سرمایه‌جای اشکال متنوع امتیازات موروثی وابستگی شخصی را گرفت. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری جامعه پیوسته بیشتر به‌دو طبقه‌ی متعارض تجزیه می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

بورژوازی طبقه‌ایست که مالک ابزار تولیدست و آنها را برای استثمار کارگران مزدور بکار می‌اندازد. بورژوازی طبقه‌ی حاکم جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

پرولتاریا طبقه‌ی کارگر مزدور است که ابزار تولید از آنها سلب شده و در نتیجه ناگزیرند نیروی کارشان را به سرمایه‌داران بفروشند.

سرمایه، بر اساس تولید ماشینی، کار مزدوری را بطور کامل زیر سلطه‌ی خود گرفت. برای طبقه‌ی کارگر مزدور، زندگی پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر و سرنوشت‌زندگانی او شد. پرولتاریا، در اثر قدرت موضع اقتصادی خود انقلابی‌ترین طبقه است.

بورژوازی و پرولتاریا طبقات عمده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌باشند که منافع و خواسته‌هایشان با یکدیگر در تضاد بوده و آشتی‌ناپذیرند. رشد سرمایه‌داری سبب عمیق‌تر شدن شکاف بین اقلیت استثمارکننده و اکثریت استثمارشونده که نوده‌های وسیع زحمتکشان هستند می‌شود.

در نظام سرمایه‌داری، درجاوورت بورژوازی و پرولتاریا، طبقات ملاکین زمین و مستغلات و دهقانان نیز وجود دارند. این طبقات از نظام فتودالی سابق باقی مانده‌اند ولی متناسب با خصلت خودشان در تحت شرایط سرمایه‌داری بطور قابل توجهی تغییر یافته‌اند.

ملاکین زمین در نظام سرمایه‌داری عبارتند از زمینداران که معمولاً زمینهای خود را به‌مقاطعه‌کاران سرمایه‌دار و یا به‌تولیدکنندگان جزء - دهقانان - اجاره می‌دهند، و یا اینکه در زمینهای خود با کمک کارمزدوری به‌تولید بزرگ سرمایه‌داری می‌پردازند.

دهقانان بطور عمده طبقه‌ای از تولیدکنندگان جزء محسوب می‌شوند که اقتصاد خود را با کار شخصی خودشان و با ابزار تولیدی که به‌خودشان تعلق دارد اداره می‌کنند. دهقانان در کشورهای بورژوازی بخش قابل توجهی از اهالی را تشکیل

میدهند. اقشار عمده‌ی دهقانان بوسیله‌ی ملاکین بزرگ زمین، دهقان بزرگ، کسبه و تجار و رباخواران استثمار می‌شوند. در پروسه‌ی تجزیه‌ی دهقانان، از یکسو توده‌های عظیمی از آنان بسوی پرولتاریا رانده می‌شوند و از سوی دیگر عناصر سرمایه‌داری (دهقانان بزرگ) از درون آنها تمایز می‌یابد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری علاوه بر اینها، اقشار متعدد خرده بورژوازی شهری و نیز روشنفکران مشغول بکار وجود دارد.

دولت بورژوازی که در نتیجه‌ی انقلاب بورژوازی بوجود آمد و جای دولت فئودالی را گرفت در دست سرمایه‌داران قرار دارد و ابزاری است برای تحت فشار قرار دادن و سرکوبی طبقه‌ی کارگر و دهقانان و تمام زحمتکشان. اشکال دولتهای بورژوازی گونه گونست ولی ماهیت همه‌ی آنها دیکتاتوری بورژوازی است.

هدف قوانین بورژوازی این است که طبقات مالک را در ملاکیت مجاز سازد و شرایط ممتاز اجتماعی را برای آنان قوام بخشد. از اینروست که این قوانین، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر ابزار تولید را اساس و پایه‌ی نظام بورژوازی مقرر میدارد و آن را مقدس، غیرقابل دخل و تصرف اعلام داشته و از آن همچون مردمک چشمان محافظت می‌نماید.

دولت وظایفش را (حفظ مناسبات سرمایه‌داری و سرکوبی توده‌های خلق) با کمک دستگاه اداری و کارپردازی، پلیس، ارتش، دادگاهها، زندانها و سایر موسسات اجباری انجام میدهد. مکمل این منتهای قهرآمیز ابزار تاثیر ایدئولوژی است که با کمک آن بورژوازی سلطه‌ی خود را بر قرار نگاه میدارد. این ابزار عبارتند از مطبوعات بورژوازی، رادیو، تلویزیون، سینما، علم و هنر بورژوازی و کلیسا.

چون منافع و خواسته‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار با منافع و خواسته‌های پرولتاریا و اکثریت قاطع اهالی شدیداً در تضاد است، بورژوازی می‌کوشد بهر وسیله‌ای که شده خصلت طبقاتی دولت خود را برده‌پوشی نماید. بورژوازی می‌کوشد دولت خود را دولتی مافوق طبقات، دولت مردم، دولت «دموکراتی خالص» معرفی نماید و جهان سرمایه‌داری را «جهان آزاد» قلمداد کند. ولی در واقع «آزادی» بورژوازی عبارتست از آزادی سرمایه در استثمار کار دیگران. «تساوی» بورژوازی نیز نقابیی است که در پس آن نابرابری بین استثمارکنندگان و استثمار شونده‌گان، بین سیر و پرها و گرسنگان، بین مالکین ابزار تولید و توده‌های پرولتری - که فقط صاحب نیروی کار

خود می‌باشند - نهفته است.

پرولتاریا آن طبقه‌ی زحمتکشی است که با شکل مترقی اقتصاد (تولید بزرگ) پیوستگی دارد. «فقط پرولتاریا - در اثر قدرت نقش اقتصادیش در تولید بزرگ توانائی رهبری همه‌ی توده‌های زحمتکش و استثمار شونده را دارد» (لنین).^۱ پرولتاریای صنعتی، بمثابةی انقلابی‌ترین و مترقی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، توانائی دارد توده‌های زحمتکش دهقانی و تمام اقشار استثمارشونده‌ی اهالی را گرد خود جمع نماید و آنان را برای حمله‌ی نمرضی و تهاجمی علیه سرمایه‌داری رهبری نماید.

«مهمترین موتور دگرگونی انقلابی جهان، طبقه‌ی کارگر است که قاطع‌ترین طبقه انقلابیست. در جریان برخوردها و تصادمات طبقاتی، طبقه‌ی کارگر خود را سازمان میدهد. اتحادیه‌های صنفی و احزاب سیاسی خود را تشکیل می‌دهد و بمبارزه‌ی اقتصادی سیاسی و تئوریک علیه سرمایه‌داری ادامه میدهد. طبقه‌ی کارگر با انجام رسالت تاریخی خود - بمثابةی دگرگون کننده‌ی انقلابی نظام کهن و خالق نظام نوین - نه تنها فقط به‌رزمنده‌ای برای تحقق بخشیدن به منافع و خواسته‌های طبقه‌ی خود بلکه به‌رزمنده‌ای برای تحقق بخشیدن به منافع و خواسته‌های همه‌ی زحمتکشان مبدل می‌شود. با این امر بطور طبیعی طبقه‌ی کارگر بمثابةی سرکرده‌ی همه‌ی نیروهائست که علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند.»^۲

* لنین. دولت و انقلاب. مجموعه‌ی آثار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۳۷۶

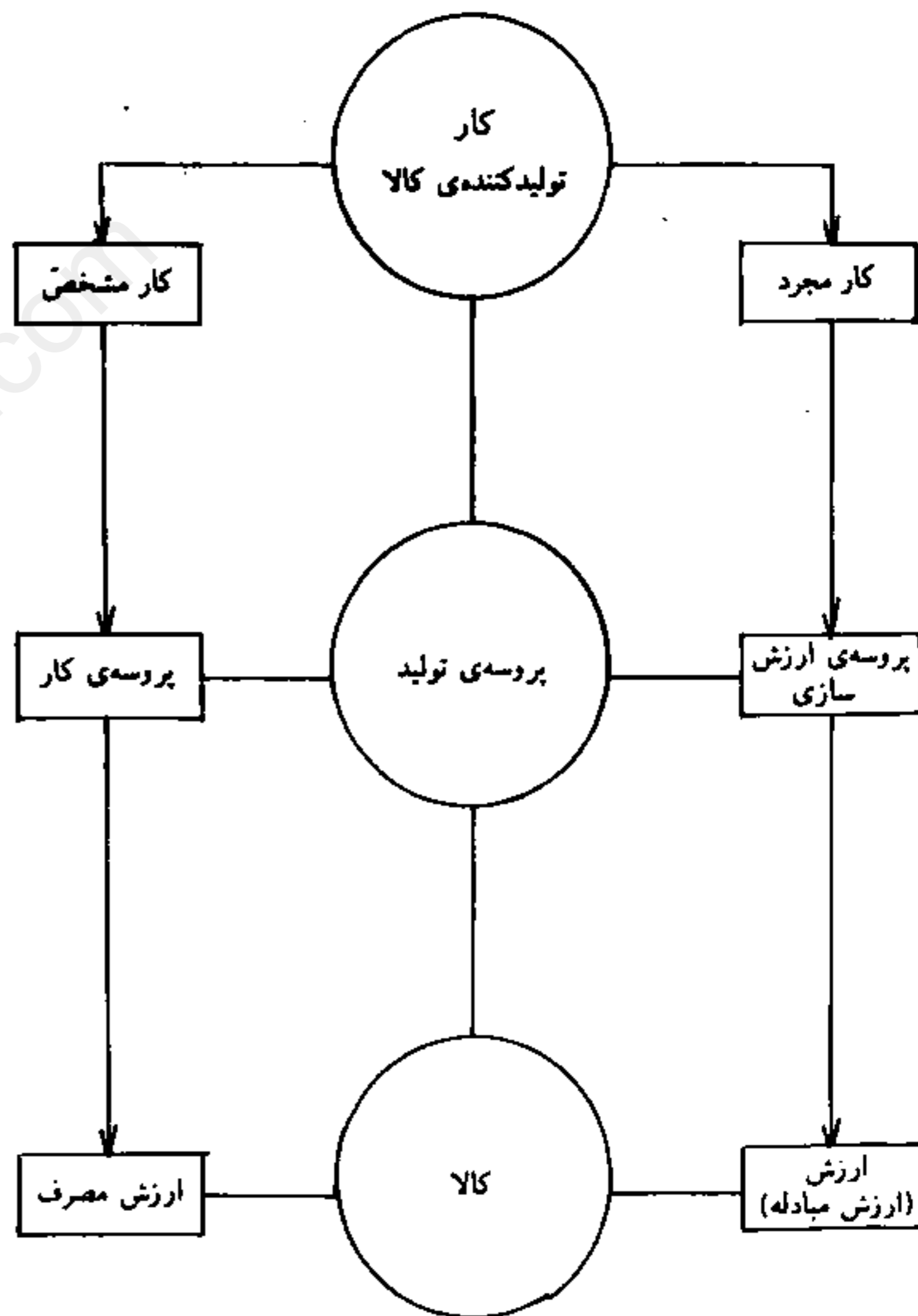
** حاب سال ۱۹۶۲

خصلت دوگانه‌ی پروسه‌ی تولید کالا

تابلوی شماره‌ی ۲

خلاصه

- ۱) در نظام سرمایه‌داری اساس مناسبات تولید را مالکیت سرمایه‌داری بر ابزار تولید تشکیل میدهد که در خدمت استثمار کارگران مزدور قرار میگیرد. سرمایه‌داری بالاترین مرحله‌ی رشد و تکامل تولید کالا است که در آن نیروی کار نیز کالا می‌شود. نیروی کار پهنابهی کالا در سرمایه‌داری دارای ارزش و ارزش مصرف است. ارزش نیروی کار کالا شده از طریق ارزش وسایل زندگی که برای حفظ و نگهداری کارگر و خانواده‌اش لازمست تعیین می‌شود. ارزش مصرف نیروی کار کالا شده کیفیت آن را تشکیل میدهد و منبع ارزش و ارزش اضافی است.
- ۲) ارزش اضافی ارزشی است که کارگر بیش از ارزش نیروی کارش بوجود می‌آورد و سرمایه‌دار آنرا بدون اجرت دادن تصاحب می‌کند. قانون ارزش اضافی، قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است.
- ۳) سرمایه ارزش است، ارزشی که از طریق استثمار کارگران مزدور - ارزش اضافی بوجود می‌آورد. سرمایه تجسم مناسبات اجتماعی بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر است. در پروسه‌ی تولید ارزش اضافی، اجزاء مختلف سرمایه نقشهای گونه‌گون ایفا می‌کنند: سرمایه‌ی ثابت آن بخش از سرمایه است که به وسیله‌ی تولید تبدیل می‌شود. این بخش سرمایه ارزش نوینی بوجود نمی‌آورد و مقدارش نیز تغییر نمی‌کند. سرمایه متغیر آن بخش از سرمایه است که برای خرید نیروی کار بمصرف میرسد. این بخش از سرمایه در نتیجه‌ی تصاحب ارزش اضافی تولید شده، بدست کارگر و با کار کارگر، بوسیله‌ی سرمایه‌داران، پیوسته افزایش می‌یابد.
- ۴) نرخ ارزش اضافی عبارتست از نسبت بین ارزش اضافی و سرمایه‌ی متغیر. نرخ ارزش اضافی درجه‌ی استثمار کارگران را بوسیله‌ی سرمایه‌داران نشان میدهد.



سرمایه‌داران به‌دو روش نرخ ارزش اضافی را افزایش می‌دهند: الف) از طریق ارزش اضافی مطلق، ب) از طریق ارزش اضافی نسبی. ارزش اضافی مطلق از راه طولانی کردن کار روزانه یا از راه شتاب بیشتر سرعت کار و تشدید کاری که ارزش اضافی تولید می‌کند بدست می‌آید. ارزش اضافی نسبی از راه کاهش زمان کار لازم و متناسب با آن، افزایش زمان کار اضافی (که ارزش اضافی تولید می‌کند) بدست می‌آید.

(۳) رشد سرمایه‌داری در صنعت

۵) منافع و خواسته‌های طبقاتی بورژوازی با پرولتاریا در تضاد آشفتنی‌ناپذیری قرار دارند. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضاد طبقاتی اساسی جامعه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. ارگان محافظت از نظام سرمایه‌داری و سرکوبی زحمتکشان و اکثریت استثمار شونده‌گان جامعه دولت بورژوازی است که مبین دیکتاتوری بورژوازی است.

قانون اساسی سرمایه‌داری - قانون ارزش اضافی - تعیین کننده‌ی پروسه‌ی رشد تولید سرمایه‌داری است. ارزش اضافی که سرمایه‌داران تشنه‌ی بدست آوردن آن هستند به‌رشد نیروهای مولد جامعه‌ی سرمایه‌داری منجر می‌گردد.

حرص سرمایه‌داران برای بدست آوردن ارزش اضافی فوق‌العاده که آنان را برمی‌انگیزد تکبیک پیشرفته‌تر در تولید پیکار برند نقش عمده‌ای در جریان رشد نیروهای مولد و ارتقاء بارآوری کار در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کند.

قانون بارآوری هرچه بیشتر کار و در نتیجه «کاستن دائمی» هزینه‌ی تولید و بارآوری هرچه بیشتر کار زنده» در جامعه‌ی سرمایه‌داری فضای وسیعتری از جامعه‌ی فئودالی می‌یابد.

بدین ترتیب رشد ارزش نسبی به‌مفهوم رشد بارآوری کار بوسیله‌ی سرمایه است. مارکس در تحلیل تولید ارزش اضافی نسبی سه مرحله‌ی عمده‌ی ارتقاء بارآوری کار را بوسیله‌ی سرمایه‌داری مورد بررسی قرار داده است. این سه مرحله‌ی عمده که از مشخصات عام پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری است عبارتند از:

- الف) همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری
- ب) مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری
- ج) مرحله‌ی ماشین و صنعت بزرگ

الف) همکاری ساده سرمایه‌داری

همانطور که قبلاً بیان شد تولید کوچک کالای سرآغاز رشد سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داران که بر تولید کوچک کالا مسلط هستند کارگاهها را بزرگتر می‌کنند ولی در مرحله‌ی نخستین نه ابزار کار و نه متد کار تولیدکنندگان جزء را تغییر می‌دهند. همکاری ساده سرمایه‌داری بر اساس سقوط تولید کوچک کالا پدید می‌آید. اولین موسسات سرمایه‌داری بوسیله‌ی تجار و محترکین و رباخواران و استادکاران و پیشه‌وران تأسیس گردید. در این موسسات پیشه‌وران ورشکست شده و شاگرد پیشه‌ورانی که امکان نیافته بودند استادکار شوند و دهقانان فقیر مشغول به‌کار شدند. همکاری ساده سرمایه‌داری نسبت به تولید کوچک کالا امتیازاتی دارد. اجتماع تعداد زیادتری کارگر در یک کارگاه امکان می‌دهد که در وسایل تولید صرفه‌جویی شود. هزینه‌ی تاسیسات، گرم کردن و روشن ساختن یک کارگاه با ۲۰ کارگر ارزان‌تر از هزینه‌ی ده کارگاه که در هر یک دو کارگر کار کنند تمام می‌شود. همچنین هزینه‌ی لازم برای ابزار کار و انبارها و نیز هزینه‌ی حمل و نقل مواد خام و فرآورده‌ها نیز کمتر خواهد شد.

محصول کار هر کارگر منفرد کاملاً به‌خصوصیات فردی او بستگی دارد به‌نیروی، به‌چالاکتی او، به‌مهارت و استادیش و غیره... هنگامی که تکلیک کار ابتدائی است این اختلاف بین کارگران بسیار زیاد است و از اینرو موقعیت تولیدکنندگان کوچک بی‌اندازه نامطمئن است. آن تولیدکنندگان کالا که در نهی‌ی کالای مشابه بیش از کار لازم در شرایط تولید متوسط به‌مصرف رساند ناگزیر به‌ورشکستگی در خواهد افتاد. هرگاه در کارگاهی تعداد زیادی کارگر کار کنند در اینصورت اختلافات موجود فردی بین یکایک آنها از بین می‌رود. کار هر کارگر به‌نوعی از انحاء با کار متوسط اجتماعی انطباق ندارد ولی مجموعه‌ی کار تعداد زیادی کارگر که همزمان با هم مشغول به‌کار هستند کم و بیش با حد متوسط کار اجتماعی لازم انطباق می‌یابد. در نتیجه‌ی این امر تولید و فروش کالا در کارگاه سرمایه‌داری در کار صرفه‌جویی می‌شود و بارآوری کار ارتقاء می‌یابد. برای نمونه حمل و نقل آجر را دست به‌دست مثال می‌زنیم. هنگامی که کارگران صفی را تشکیل می‌دهند و به‌حمل و نقل آجر

بپردازند هر کارگر حرکات یکسانی انجام می‌دهد. با این وجود حرکاتش جزئی از مجموعه‌ی کار است. از اینرو کار سریع‌تر از موقی که هر کارگر به‌تنهایی آجر حمل کند پیشرفت می‌نماید. ده نفر کارگر که با هم مشترکاً کار کنند در یک روز کار بیش از هنگامی که ده نفر منفرد کار کنند و با هرکدام ده روز کار کند خلاصیت و بارآوری خواهند داشت.

همکاری امکان می‌دهد که کارها در آن واحد (همزمان) در فضای وسیعی انجام گیرد: مثلاً خشک کردن باتلاقها، ساختمان سد و کانالها و راه آهن و... علاوه بر آن امکان می‌دهد که در فضای کوچک مقدار محتایبی کار به‌مصرف رسد مثلاً ساختن ساختمانها و کشتارگاهها که به‌مصرف مقدار محتایبی کار نیازمند است.

همکاری برای رشد تولید اهمیت زیادی دارد زیرا کارهای معینی باید در مدت کوتاهی انجام گیرد: جمع‌آوری محصولات و... بکار انداختن عده‌ی زیادی کارگر در آن واحد امکان می‌دهد که کار در مدت کوتاهتری انجام گیرد و مانع هدر رفتن وقت شود. بدین ترتیب همکاری، نیروی مولد اجتماعی لوین کار را به‌منصه‌ی ظهور رسانید. خود تجمع ساده‌ی نیروهای کارگران منفرد به‌ارتقاء بارآوری کار منجر می‌گردد. این امر به‌مالکین اولین کارگاههای سرمایه‌داری امکان داد کالاها را ارزان‌تر تولید کنند و با تولیدکنندگان جزء پیروزمندان رقابت کنند. حاصل نیروی مولد اجتماعی نوین کار را سرمایه‌داران تصاحب کردند و از این طریق ثروتمندتر شدند.

ب) مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری

رشد همکاری ساده سرمایه‌داری به‌پیدایش کارگاههای مانوفاکتور منجر می‌گردد.

مانوفاکتور همکاری سرمایه‌داری است که بر اساس تقسیم کار و تکلیک پیشه‌وری استوار می‌باشد مانوفاکتور به‌مثابه‌ی شکل پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری در اروپا از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هجدهم هم تسلط داشت. این مرحله دومین مرحله و مرحله‌ی برتری در رشد تولید سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

مانوفاکتور به‌دو شیوه پدید آمد: اولین شیوه تجمع پیشه‌وران با حرفه‌های

گوناگون بوسیله‌ی سرمایه‌داران در يك کارگاه است. با این روش مثلا مانوفاکتور درشکه سازی پدید آمد که در آن ابتدا پیشه‌وران مستقل گردهم آمدند: سراجان + آهنگران + خیاطان + خراطان + شیشه‌گران + نقاشان + رنگرزان + لعابکاران... در واقع مانوفاکتور درشکه‌سازی از انواع مختلف عملیاتی که مکمل یکدیگرند تشکیل شد و هر يك از عملیات را پیشه‌ور منفردی انجام می‌داد. در نتیجه کیفیت کار پیشه‌وری که تا آن موقع رواج داشت دگرگون گردید. مثلا کارگری که تا آن موقع به‌عنوان آهنگر کار می‌کرد و حرفه‌اش آهنگری بود از این پس فقط به عملیات معینی در چارچوب تولید درشکه‌سازی اشتغال ورزید و دیگر نمی‌توانست آهنگر سابق باشد که مستقلاً کالای ساخته و پرداخته شده‌ای تولید کند.

راه دوم تجمع پیشه‌وران يك حرفه بوسیله‌ی سرمایه‌داران در يك کارگاه است. در گذشته هر پیشه‌وری مستقلاً تمام عملیات لازم برای تهیه‌ی کالای معینی را خود انجام میداد. سرمایه‌دار پروسه‌ی تولید را در کارگاه به‌يك سلسله عملیات منفرد تقسیم نمود و هر يك از این عملیات منفرد را به‌کارگر متخصصی واگذار نمود. با این روش مثلا مانوفاکتور سوزن سازی پدید آمد. در مانوفاکتور سوزن سازی سیم از زیر دست ۷۲ کارگر و حتی بیشتر می‌گذشت تا اینکه سوزن ساخته می‌شد: یکی سیم را می‌کشید دیگری مفتول میکرد و سومی مفتول را قطع میکرد و بالاخره چهارمی نوك آنرا تیز میکرد و..... تقسیم کار به‌روش مانوفاکتور تقسیم کار در درون کارگاه است برای تهیه‌ی يك کالای مشابه این تقسیم کار با تقسیم کار در جامعه بین کارگاه‌های مختلف برای تهیه‌ی انواع کالاها اختلاف فاحش کیفی دارد. شرط مقدماتی تقسیم کار در درون مانوفاکتور تمرکز ابزار تولید در دست سرمایه‌دار است که با این امر سرمایه‌دار مالك کالاهای تولید شده نیز می‌باشد. کارگر مزدور - برخلاف پیشه‌وران جزء مستقلاً کالا تولید نمی‌کند بلکه جزئی از فرآورده را تولید می‌کند و فرآورده‌ی دستجمعی تعداد زیادی کارگر است که تازه کالا می‌شود. شرط مقدماتی تقسیم کار در درون اجتماع پراکندگی ابزار تولید بین تولیدکنندگان جزء کالاهاست. که مستقل از یکدیگر مشغول به‌کارند. محصول کار آنان - مثلا محصول کارنجار، رنگرز، کفاش، دهقان و... به‌شکل کالا ظاهر می‌گردد و بیوستگی تولیدکنندگان جزء با یکدیگر از طریق بازار انجام می‌گیرد.

کارگری که در مانوفاکتور برای ساختن کالا يك عمل انجام می‌دهد جزء کار

(کارگر جزء کار) نامیده می‌شود. او در حالیکه همیشه يك عمل ساده انجام می‌دهد. وقت و نیروی کمتری برای آن به‌صرف میرساند تا پیشه‌وری که يك سلسله اعمال مختلف را بی‌دری انجام می‌دهد. در عین حال کار بوسیله‌ی تخصص یافتن شدت می‌یابد. سابقاً کارگر برای اینکه از انجام عملی به‌عمل دیگر بپردازد و ابزار کار لازم را برای عمل جدید عوض کند به‌وقت بیشتری نیازمند بود. در مانوفاکتور این قسمت از زمان کار که هدر می‌رفت کاهش می‌یابد. بدین ترتیب بتدریج نه تنها کارگر در کارش تخصص می‌یابد بلکه ابزارهای کار نیز اختصاصی شده، هر ابزار برای کار مشخصی اختصاص می‌یابد و تخصص ابزار کار پیوسته کاملتر می‌شود بطوریکه ابزار کار مربوطه فقط به‌کار مشخصی می‌آید که برای انجام آن کار تعیین شده است. هم‌ی اینها به‌ارتقاء پیوسته بیشتر بارآوری کار می‌انجامد..

يك نمونه‌ی واضح آن تولید سوزن است: در قرن هجدهم يك کارگر در مانوفاکتور کوچکی که کار بین ۱۰ نفر کارگر تقسیم شده بود روزانه ۴۸۰۰۰ سوزن تولید می‌کرد. یعنی هر کارگر ۴۸۰۰ سوزن تولید می‌کرد. بدون تقسیم کار به‌این روش هر کارگر نمی‌توانست حتی روزانه ۱۰ سوزن تولید کند.

تکرار دائمی يك عمل ساده‌ی یکسان که در اثر تخصصی شدن کار در درون مانوفاکتور پدید آمد کارگر را از نظر جسمی و فکری فلج ساخت: ستون فقرات برخی خمیده شد و قفسه‌ی سینه‌ی عده‌ای تنگ و ناهنجار گردید و غیره... بدین ترتیب ارتقاء بارآوری کار در مانوفاکتور به‌فلج شدن کارگران منجر گردید. «مانوفاکتور با ترغیب بخشی از مهارت که متناسب با کارگاه است - همانند آنچه که در کوره عمل می‌شود - آن بخش از مهارت کارگر را مصنوعاً تقویت می‌کند، در عین حال کارگر را بصورت مسخ شده‌ای معلول و ناقص کرده جهانی از غرایز و استعدادهای خلاق او را می‌کشد». (مارکس)

کارگران مانوفاکتور وحشیانه استثمار می‌شدند. ساعات کار روزانه‌ی آنان به ۱۸ ساعت و بیشتر بالغ می‌شد و مزدکارشان بسیار نازل بود. اکثریت توده‌ی کارگران مانوفاکتور با فقر و گرسنگی دست به‌گریبان بودند. نظام نوین کار سرمایه‌داری با بی‌امان‌ترین و جبارترین اقدامات قهرآمیز برقرار گردید. مارکس می‌نویسد: «تقسیم کار مانوفاکتوری شرایط نوینی برای تسلط سرمایه بر کار بوجود می‌آورد. پس اگر

تقسیم کار مانوفاکتوری از یکسو به‌مثابه‌ی پیشرفت تاریخی و دقایق لازم رشد پروسه‌ی اقتصادی جامعه تجلی می‌نماید از سوی دیگر وسیله‌ی متحدن‌تر و زیرکانه‌تر بهره‌گشی است.^۹

در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی دو نوع سرمایه وجود داشت: سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربانی. پیدایش تولید سرمایه‌داری به‌مفهوم پیدایش سرمایه‌ی صنعتی است. سرمایه‌ی صنعتی سرمایه‌ایست که در تولید کالاها بکار انداخته می‌شود. یکی از ویژگیهای مشخص مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری، رابطه‌ی نزدیک و جداناپذیر بین سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی صنعتی است. صاحب یک کارگاه مانوفاکتور تقریباً همیشه محتکر نیز بود. کارش فروش مواد خام به‌تولیدکنندگان کوچک کالای، توزیع مصالح و مواد اولیه به‌کارگران خانگی، خریداری فرآورده‌های جزء از تولیدکنندگان کوچک کالا و خریداری فرآورده‌های کامل بوده به‌منظور فروش مجدد آنها. فروش مواد خام و اولیه و خریداری فرآورده‌ها پابنده ساختن رباخوارانه تولیدکنندگان جزء ادغام شده بود. این امر اوضاع تولیدکنندگان جزء را بطور قابل توجهی خراب‌تر کرد و سبب شد که مدت کار روزانه طولانی‌تر و مزد کمتر شود.

کار خانگی سرمایه‌داری

در مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری واگذاری کارخانگی بسیار رواج و گسترش یافت. کارخانگی سرمایه‌داری کاریست که مزد آن برحسب قطعه پرداخت می‌شود و مصالح کار را سرمایه‌دار می‌دهد تا کار در درون خانه‌ی کارگر انجام گیرد. مزد برحسب قطعات فرآورده پرداخت می‌گردد. این شکل استثمار در همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری نیز وجود داشت. در مرحله‌ی صنعت بزرگ ماشینی نیز دیده می‌شود.

* کارگری که خود به‌تنهایی کالای کامل تولید کند (مثلاً کفش) کالای کامل (فرآورده‌ی کامل) تولید و تهیه کرده. هرگاه کارگر قسمتی از یک فرآورده‌ی (کالای) کامل را تولید کند (مثلاً فقط کارش تولید نخ کفش یا پاشه‌ی آن باشد) در این صورت جزء کار محسوب می‌شود.

ولی با وجود اینها کار خانگی از خصوصیات مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری است. کار خانگی سرمایه‌داری در این مرحله زائده‌ی مانوفاکتور می‌باشد. تقسیم کار مانوفاکتوری تهیه و تولید هر کالا را به‌یک سلسله عملیات منفرد تقسیم می‌کند. غالباً برای محتکین و صاحبان کارگاههای مانوفاکتور تاسیس کارگاههای نسبتاً کوچکی که در آنها فرآورده‌های نیمه تمام به‌فرآورده‌های کامل مبدل شوند. و با اصول فرآورده‌های کامل تهیه شود امتیاز بیشتری دارد. عملیات‌مقدماتی برای تهیه فرآورده‌ی کامل بوسیله‌ی پیشه‌وران و کارگران خانگی (جزء کاران) که کاملاً به‌سرمایه‌داران وابسته بودند. انجام می‌گرفت. مواردی که کارگران خانگی که در دهکده‌های مختلف پراکنده بودند و به‌کارگاه مرکزی کاری نداشتند بلکه با اسناد کارانی که به‌عنوان واسطه سر می‌رسیدند و کارگران خانگی را پیش از پیش استثمار می‌کردند، نادر نبود.

پیشه‌وران و کارگرانی که در خانه کار می‌کردند مزدشان به‌مراتب کمتر از مزد کارگرانی بود که در کارگاههای مانوفاکتور برای سرمایه‌داران کار می‌کردند. توده‌های دهقانی که در اثر کمبود پول ناچار بودند برای بدست آوردن مقداری پول اشتغالی بیابند به‌کارهای مختلف روی می‌آوردند. اینان برای بدست آوردن مبلغ ناچیزی پول تمام نیروی خود را تا سرحد خستگی کامل بمصرف می‌رسانیدند و علاوه بر آن ناچار بودند تمام اعضاء خانواده‌ی خود را نیز به‌کار وادار نمایند. مدت کار روزانه‌ی بیش از اندازه‌ی، شرایط کار زیان بخش برای سلامتی و استثمار بی‌امان از مشخصات کارخانگی سرمایه‌داری است.

این مشخصات همچنین در انواع متعدد کارهای خانگی روسیه‌ی تزاری نیز دیده می‌شد. محتکینی که در دهکده‌ها یا در یکی از محلات شهری عملاً بر کار خانگی آن قسمت استیلا داشتند از تقسیم کار بین کارگران خانگی به‌مراتب زیاد استفاده می‌کردند. مثلاً در موسسه‌ی ساوایالوف در پاولف (که در کارگاههای آن در اواخر قرن گذشته بیش از ۱۰۰ کارگر مشغول به‌کار بودند) ساختن چاقوی معمولی از زیردست ۸ تا ۹ کارگر می‌گذشت که هر یک قسمتی از کار را انجام می‌دادند. در این میان تعداد زیادی کارگر جزء - بدون اینکه در درون کارگاههای سرمایه‌داران مزبور کار کنند - در خانه مشغول به‌کار بودند. به‌همین روش چند حرفه‌ی دیگر